

راهبردهای مخالفان و اپوزیسیون داخلی جمهوری اسلامی (جبهه‌ی ملی، نهضت آزادی، مجاهدین خلق، حزب توده و سایر گروه‌های چپ‌گرا) در دوران دفاع مقدس

علیرضا رضایی^۱

چکیده

۳۱ شهریور ۱۳۵۹ هجری شمسی و در حالی که تنها ۱۹ ماه از پیروزی انقلاب اسلامی ایران می‌گذشت، ارتش رژیم بعث عراق با هجوم و تجاوز به مرزهای غرب و جنوب‌غرب کشور، جنگ هشت‌ساله‌ای را علیه نظام نوپای اسلامی آغاز نمود. جنگ ایران و عراق که یکی از فاجعه‌های بشری در قرن گذشته بود، از مهم‌ترین چالش‌های سال‌های ابتدایی استقرار نظام جمهوری اسلامی محسوب می‌شود که به محل اختلاف‌نظر جدی میان سیاسیون و گروه‌های سیاسی مطرح آن دوران، تبدیل شد. در واقع، با وقوع جنگ تحمیلی، جریان‌ها و احزاب سیاسی داخل کشور، ناگزیر بودند تا موضع خود در قبال این اتفاق را مشخص نمایند. این پژوهش درصدد است تا با استفاده از روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای، این موضوع را مورد مطالعه قرار دهد. نوشتار حاضر، شامل مجموعه گفتارهایی است در باب تاریخچه‌ی گروه‌های سیاسی و تبیین مواضع و دیدگاه‌های آن‌ها نسبت به دفاع مقدس که براساس منابع دست اول نوشتاری، مقالات منتشرشده در نشریات معتبر و همچنین، پژوهش‌های جدید تدوین شده و به بررسی این مهم می‌پردازد. این پژوهش به منظور شفاف‌سازی راهبردهای مخالفان و اپوزیسیون داخلی جمهوری اسلامی (اعم از جبهه‌ی ملی، نهضت آزادی، مجاهدین خلق، حزب توده و سایر گروه‌های چپ‌گرا) در دوران دفاع مقدس، ابتدا تاریخچه‌ی مختصری از گروه‌ها و جناح‌های سیاسی مزبور ارائه داده و پس از نقش‌آفرینی آن‌ها در پیروزی انقلاب اسلامی، مواضع و راهبردهای آن‌ها در برابر جنگ تحمیلی بین ایران و عراق را مورد بررسی و تحلیل قرار داده و در انتهای پژوهش نیز به ارائه‌ی جمع‌بندی و نتیجه‌گیری نهایی خواهد پرداخت.

واژه‌های کلیدی: اپوزیسیون داخلی، جبهه‌ی ملی، نهضت آزادی، مجاهدین خلق، حزب توده، دفاع مقدس.

^۱ کارشناس ارشد مدیریت دفاعی، دانشگاه فرماندهی و ستاد ارتش جمهوری اسلامی ایران، تهران، ایران

گرچه خداوند از طریق پیامبرانش همواره انسان‌ها را به عشق و مهرورزی و روابط انسانی دعوت می‌نماید؛ اما تاریخ بشر، همواره با جنگ و نزاع قرین بوده است. از همان آغاز که دست قابیل به خون برادر آلوده شد تا هم‌اکنون، زمانی نبوده است که جنگ و ستیزی در زمین به پا نباشد. هرچند انسان همواره خواهان صلح و دوستی و زندگی آرام بوده است؛ اما زیاده‌خواهی‌ها، حقارت‌ها، حسادت‌ها و سایر رذالت‌های اخلاقی بعضی از آدمیان، مانع از صلح پایدار بوده و جنگ و ستیز، به امری گریزناپذیر در روابط انسانی تبدیل شده است (اشرفی‌پویا، ۱۴۰۰، ۱۱۳). جامعه‌شناسان نیز نظرات و دیدگاه‌های مختلفی را درباره‌ی جنگ ارائه می‌نمایند؛ برخی از محققان و صاحب‌نظران، جنگ را جزء طبیعت آدمی دانسته و گروهی دیگر، چنین نظری ندارند و معتقدند که بروز این پدیده، علل اجتماعی دارد و این، زندگی اجتماعی می‌باشد که انسان‌ها را وادار به جنگ با یکدیگر می‌نماید. آنچه مسلم است اینکه از دیرباز، جنگ‌های کوچک و بزرگ بسیاری با انگیزه‌های مختلف در جهان ما روی داده و کشور کهنسال ایران نیز از این پدیده‌ی انسانی، برکنار نمانده است. بررسی‌های صورت گرفته بر روی جنگ‌های ایران نشان می‌دهد که ایرانیان از زمان مادها تا به امروز، حدود ۱۱۴۰ جنگ با بیگانگان را تجربه نموده‌اند (اشرفی‌پویا، ۱۴۰۰، ۱۱۳). در این میان، جنگ تحمیلی رژیم بعثی عراق علیه ایران و دفاع مقدس ایرانیان در برابر نیروهای متجاوز بیگانه، یکی از رخدادهای مهم و عبرت‌آموز تاریخ پر فراز و نشیب ایران به شمار می‌رود. با وجود اینکه قدرت‌های بزرگ و بسیاری از دیگر کشورها در این جنگ، از صدام حمایت می‌کردند، ایرانیان با اتحاد و یکدلی به دفاع از میهن خویش برخاستند و اجازه ندادند که یک وجب از خاکشان از دست برود. ما در این بخش، علل و عوامل بروز جنگ تحمیلی را به صورت مختصر، مورد بررسی و تحلیل قرار خواهیم داد.

کشور کنونی عراق، همسایه‌ی غربی جمهوری اسلامی ایران، تا اواخر جنگ جهانی اول در زیر سلطه‌ی عثمانی‌ها بود (فرجی، ۱۳۷۰، ۳۸). این سرزمین، پس از جنگ جهانی اول و تجزیه‌ی امپراتوری عثمانی، تحت قیمومیت انگلستان قرار گرفت. بر اثر مبارزات مردم مسلمان عراق به رهبری روحانیون شیعه، انگلستان مجبور شد که در سال ۱۹۳۳ میلادی (۱۳۱۲ هجری شمسی)، استقلال این کشور را به رسمیت بشناسد. هرچند این کشور در ابتدا رژیم سلطنتی داشت؛ اما در سال ۱۹۵۸ میلادی (۱۳۴۷ شمسی) و با کودتایی نظامی، رژیم سلطنتی به جمهوری تبدیل شد و از این تاریخ به بعد، کودتاهای خونین دیگری در عراق روی داد و زمینه‌ی به قدرت رسیدن حزب بعث را فراهم آورد (فرجی، ۱۳۷۰، ۳۸). با روی کار آمدن حزب بعث و «صدام حسین» به عنوان رئیس‌جمهور در کشور عراق، اختلافات مرزی با ایران که از دوران عثمانی به وجود آمده بود، همچنان ادامه یافت و حتی شدت گرفت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، دشمنان خارجی و در رأس آن‌ها ایالات متحده‌ی آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی که نتوانسته بودند مانع استقرار و استحکام نظام جمهوری اسلامی ایران شوند، صدام را به مقابله‌ی نظامی با ایران تشویق نمودند. از این رو، صدام که در سیاست خارجی، به هر دو بلوک شرق و غرب وابسته بود و کمک‌های نظامی و تسلیحاتی و مالی فراوانی از آن‌ها دریافت می‌کرد، دستور حمله به ایران را صادر نمود و در پی آن، ارتش عراق از زمین و هوا به کشور ایران هجوم آورد و جنگ تحمیلی آغاز شد. هرچند در این جنگ، هر دو ابرقدرت شرق و غرب و بسیاری از اقمار اروپایی آن‌ها و نیز دولت‌های مرتجع عرب، کمک‌های مالی و نظامی فراوانی به رژیم عراق نمودند؛ با این حال، قوای رزمنده‌ی جمهوری اسلامی ایران با اتکا به نیروی ایمان، توانستند در همان چند ماهه‌ی ابتدایی جنگ، تقریباً تمامی خاک سرزمین ایران که به تصرف نیروهای دشمن درآمده بود را پس بگیرند. پس از پیروزی‌های نیروهای ایرانی و پیشروی آن‌ها در خاک عراق، حکومت بعثی این کشور که موجودیت خویش را در خطر می‌دید، به کمک دستگاه‌های تبلیغاتی امپریالیستی، چنین وانمود کرد که خواهان صلح بوده و علاقه‌ای به ادامه‌ی جنگ ندارد. از این رو، جمهوری اسلامی ایران نیز با قبول قطعنامه‌ی ۵۹۸ سازمان ملل، به صلح‌خواهی رژیم عراق، پاسخ مثبت داد (فرجی، ۱۳۷۰، ۴۰). تجاوز نیروهای رژیم بعثی عراق به خاک ایران، علاوه بر افزایش حضور آمریکا و شوروی در منطقه، باعث شد تا چهره‌ی رژیم‌های مرتجع عرب و شیخ‌نشین‌های خلیج

فارس، هرچه بیشتر برای مردم مسلمان منطقه روشن شود. همچنین، رژیم بعثی عراق که منافقانه سال‌ها تلاش کرده بود تا خود را به عنوان نیرویی ضدامپریالیستی معرفی نماید، با دربیوزگی و دریافت کمک از غرب و شرق و جهان عرب، ماهیت وابسته‌ی خویش را هرچه بیشتر نمایان ساخت. علاوه بر این و از همه مهم‌تر، جنگ تحمیلی بین ایران و عراق، موجبات آشکارشدن مواضع و دیدگاه‌های سیاسیون و گروه‌های سیاسی مطرح آن زمان، در نزد مردم ایران را فراهم آورد.

امروزه با توجه به تحولات نوین فرهنگی در جامعه‌ی امروز، نیاز ایرانیان - به‌ویژه جوانان تیزبین و پرسش‌گر - به بررسی‌های جدید علمی و پربار درباره‌ی تاریخ انقلاب و جنگ تحمیلی، بیش از پیش نمود یافته است. از این رو، این تحقیق با شناخت این امر و در جهت گسترش دیدگاه‌های همه‌جانبه و عمیق فرهنگی، تلاش جدیدی را آغاز نموده و سعی دارد تا با تألیف این نوشتار، آگاهی‌های مهم، دقیق و سودمندی در مورد چشم‌اندازی از دفاع مقدس ایرانیان که کمتر موردتوجه قرار گرفته است را در دسترس تمامی ایران‌دوستان و جوانان علاقه‌مند کشورمان قرار دهد. این نوشتار، با روش استنادی و کتابخانه‌ای و با بهره‌برداری از کتب، متون و مقالات، اسناد و منابع مختلف، به بررسی مواضع و دیدگاه‌های مخالفان و اپوزیسیون داخلی جمهوری اسلامی (اعم از جبهه‌ی ملی، نهضت آزادی، مجاهدین خلق، حزب توده و سایر گروه‌های چپ‌گرا) در دوران دفاع مقدس می‌پردازد. مبحث دیگری که در این پژوهش، مورد بررسی قرار می‌گیرد، حضور و مشارکت نیروهای سیاسی مزبور با عنوان حزبی‌شان در جبهه‌هاست. اگرچه جبهه‌ها، رنگ سیاسی نداشتند و همه با یک اراده برای حفظ انقلاب به پیکر دشمن می‌تاختند؛ اما برخی احزاب و سازمان‌های سیاسی با توجه به وظایف ملی و میهنی‌شان و کمک به تقویت انقلاب در مواجهه با صدام و کشورهایی که در تلاش برای شکستن کمر انقلاب بودند، نیروهای خود را تشویق به حضور در جبهه‌ها می‌کردند. گروه‌های سیاسی مختلف و بسیاری که به علت فضای به‌وجودآمده پس از پیروزی انقلاب به فعالیت سیاسی مشغول بودند، از نخستین روزهای آغاز جنگ، نیروهای خود را به شکل داوطلب و عمدتاً در همراهی با سپاه پاسداران به جبهه‌ها فرستادند. از آن جمله می‌توان به سازمان مجاهدین خلق، حزب توده‌ی ایران، سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) و... اشاره نمود؛ هرچند شاید همه‌ی گروه‌های سیاسی آن دوران، مدعی شوند که ما نیز نیروهایی در جبهه‌ها داشته‌ایم که به علت تعداد بالا و جزئیات کم، از پرداختن به آن‌ها صرف‌نظر می‌نماییم. اما همانطور که برای پژوهشگران و علاقه‌مندان به تاریخ انقلاب و جنگ، بسی واضح و مبرهن است؛ گروه‌های مزبور در سال‌های ابتدایی، میانی و انتهایی دفاع مقدس و نیز در سال‌های پس از آن، مواضع و جهت‌گیری‌های باورنکردنی و بعضاً متعارض و متضادی را اتخاذ نمودند. همین مواضع به ظاهر متناقض سیاسیون، در دوران آغاز، استمرار و پایان جنگ تحمیلی و پس از آن، این پرسش را پیش روی قرار می‌دهد که موضع کلی آن‌ها در قبال جنگ تحمیلی چه بوده و چرا چنین موضعی را انتخاب نمودند. این مقاله در پی پاسخ به پرسش فوق، مواضع آن‌ها را مورد بررسی و تحلیل قرار داده و نگرش کلی ایشان در این باره را روشن می‌سازد. لازم به ذکر است که از آنجایی که آن‌ها در موافقت و مخالفت جنگ تحمیلی در مقاطع زمانی مختلف، مواضع گوناگونی داشته‌اند؛ تحلیل کلی دیدگاه ایشان در این باره، نیازمند پژوهشی مستقل می‌باشد که تاکنون به رشته‌ی تحریر درنیامده است. اگرچه متون و مقالات و پژوهش‌های گوناگونی به صورت پراکنده و هرکدام به فراخور موضوع خود، به مواضع سیاسیون در این باره اشاره کرده‌اند و در این نوشتار نیز از آن‌ها استفاده شده؛ اما هیچ‌کدام نگرش آن‌ها را به صورت مستقل و مستدل، مورد بررسی قرار نداده‌اند. در این نوشتار، سعی شده است تا اثری بی‌نقص فراهم آید؛ بدین صورت که عنان اعتدال و انصاف علمی، از دست قلم نگارنده رها نشده و این اثر، تحت تأثیر حب و بغض‌های سیاسی معمول و رقابت‌های فکری و فلسفی قرار نگیرد. در پایان سخن، آنچه که یادآوری‌اش ضروری به نظر می‌رسد، این است که هرچند این نوشتار مبتنی بر تحقیق و تدقیق علمی است و برای مطالعه‌ی محققان و پژوهشگران سودمند می‌باشد؛ اما کافی و جامع نبوده و نمی‌تواند پاسخگوی همه‌ی پرسش‌ها و چراغ راهی برای همه‌ی مباحث تحقیقاتی باشد. پس طبعاً هرگونه لغزشی یا ناروایی در مطالب پیش آمده باشد، گناه از نگارنده و تدوین‌کننده می‌باشد؛ لاقلاً به علت عدم دسترسی به اسناد و مدارک بیشتر. امید است با کوشش زیادی که به منظور تدوین این نوشتار به عمل آمده، سهم کوچکی از دین خود را به مدافعان این سرزمین ادا کرده باشیم و این نوشتار برای علاقه‌مندان این

حوزه و همچنین دانشجویان رشته‌های تاریخ و علوم سیاسی و نیز سربازان وطن، سودمند باشد و به عنوان یک منبع راهنما، مورد استفاده‌ی تمامی پژوهشگران و صاحب‌نظران و جامعه‌ی علمی و دانشگاهی قرار گیرد.

۲- مواضع جبهه‌ی ملی و رهبران آن در قبال تهاجم عراق به ایران

«جبهه‌ی ملی ایران» که به اختصار «جبهه‌ی ملی» نیز خوانده می‌شود، سازمانی سیاسی ملی‌گرای سکولار، دموکرات و جمهوری‌خواه فعال در ایران عصر پهلوی می‌باشد. شاید بتوان جبهه‌ی ملی را نخستین حزب فراگیر و محبوب در ایران نامید که در اوایل دوره‌ی پهلوی دوم و در اوج مناقشات و بحث و جدل‌های مربوط به ملی‌شدن صنعت نفت، نقش‌آفرین بود. البته سابقه‌ی فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی در ایران، به سال‌های قبل از نهضت مشروطه بازمی‌گردد. عواملی همچون مشاهده‌ی پیشرفت در اروپا و وجود دموکراسی و قانون در آنجا توسط تاجران و محصلان اعزامی و برخی از درباریان، اصطکاک بین سلطنت و برخی علما به علت اعطای امتیازهایی به بیگانگان و همچنین ورود اندیشه‌های جدید دموکراتیک و قانون‌گرایانه و گاهی دیدگاه‌های سوسیالیست‌دموکرات و سوسیالیستی از اروپا و قفقاز که اغلب از طریق نویسندگان، روزنامه‌نگاران، روشنفکران و... صورت می‌گرفت، تکوین نخستین انجمن‌ها، احزاب و گروه‌های سیاسی را در پی داشت و منجر به تشکیل دو گروه مهم سیاسی در ایران شد که بسیاری از تحولات سیاسی- اجتماعی در تاریخ معاصر ایران را رقم زدند: نخست گروه تجددخواه که اغلب شامل روشنفکران فرنگ‌رفته بوده و از پیشرفت غرب به هیجان آمده و خواهان گسترش افکار و اندیشه‌های غربی در میان مردم بودند و گروه دیگر نیز قشر سنتی-مذهبی که اغلب از طبقه‌ی متوسط سنتی بودند و نفوذ اندیشه‌های غربی را در تعارض با احکام و قوانین اسلامی می‌دانستند و در مقابل آن، موضع گرفتند^۱ (کریم‌پور، ۱۳۹۶، ۲۶۵). با انقراض سلسله‌ی قاجاریه و روی کار آمدن رضاشاه، فعالیت احزاب در ایران، بسیار ضعیف و عملاً دچار فروپاشی شد. رضاشاه نه تنها از فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی جلوگیری کرد؛ بلکه در دوره‌ی او، عملاً هیچ‌گونه فعالیت سیاسی ممکن نبود. این وضعیت، تا شهریور سال ۱۳۲۰ و تبعید رضاخان ادامه داشت. آغاز سلطنت محمدرضاشاه، همزمان با دومین دوره‌ی فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی بود که از مقاطع مهم تاریخ معاصر ایران به حساب می‌آید (کریم‌پور، ۱۳۹۶، ۲۶۸). ایران آن زمان، شاهد فعالیت‌های گسترده‌ی انجمن‌ها، گروه‌ها و تشکل‌های سیاسی با مواضع و گرایش‌های مختلف در جامعه بود که از جمله‌ی مهم‌ترین آن‌ها، می‌توان به «جبهه‌ی ملی ایران» به رهبری «محمد مصدق»، اشاره نمود^۲. ارزیابی عملکرد جبهه‌ی ملی، نیازمند نگرشی دقیق می‌باشد؛ زیرا این ائتلاف سیاسی، در زمانی تشکیل شد که اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران، دچار آشفتگی‌های فراوانی بود و همین وضعیت، زمینه را برای تشکیل جبهه‌ی ملی فراهم آورد. دو عامل، روند تشکیل جبهه‌ی ملی را شدت بخشید: یکی مبارزه با شرکت نفت ایران و انگلیس و دیگری مبارزه با استبداد. اما مسئله‌ی نفت و مبارزه با شرکت انگلیسی، عامل اصلی و مهم در اتحاد این تشکل به شمار می‌آمد و احتمالاً اگر مسئله‌ی استقلال کشور مطرح نمی‌شد، جبهه‌ی ملی نیز هرگز به وجود نمی‌آمد. عامل دیگری که بر حفظ اتحاد جبهه تأثیر داشت، رهبری کاریزماتیک محمد مصدق بود (ترابی‌پور و همکاران، ۱۴۰۱، ۳۷۱۴).

جبهه‌ی ملی که در سال ۱۳۲۸ شمسی، توسط دکتر مصدق و عده‌ای دیگر از ملی‌گرایان نظیر «حسین فاطمی» و «کریم سنجابی» تأسیس گردید، از جمله‌ی گروه‌های سیاسی بود که بر فعالیت مسالمت‌آمیز تأکید داشت (ملائی توانی و باوریان، ۱۳۹۳، ۹۰). جبهه‌ی ملی ایران، به عنوان ائتلافی بزرگ از حزب‌ها و جریان‌های ملی‌گرا (حزب ایران، حزب ملت ایران، نهضت خدایپرستان

۱. طبقه‌ی متوسط سنتی که به دنبال حفظ ارزش‌های سنتی و اسلامی در مقابل نفوذ ارزش‌های غربی بود، احیای فکر دینی و اسلام مبارز و خط اصیل اسلام را سرلوحه‌ی کار خود قرار داد که از «سیدجمال‌الدین اسدآبادی» و جنبش تنباکو به رهبری «میرزای شیرازی» تا امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی، استمرار و تداوم داشته است.

۲. این گروه سیاسی، در حال حاضر، تحت رهبری «دکتر موسویان» فعالیت می‌کند.

سوسیالیست، مجمع مسلمانان مجاهد و حزب زحمتکشان ایران)، در دست یافتن دکتر محمد مصدق رهبر خود به ریاست دولت و رسیدن شماری از سران جبهه به قدرت و تشکیل کابینه‌ی ملی، در جنبش ملی‌شدن صنعت نفت و نیز تحقق برخی اصلاحات در حکومت ملی، نقش بارزی داشت. ناگفته نماند که احزاب و گروه‌های تشکیل‌دهنده‌ی جبهه‌ی ملی، ساختاری نامتجانس داشتند؛ چرا که تحت تأثیر سه مکتب فکری اسلام، سوسیالیسم و ناسیونالیسم قرار داشتند و اگرچه در ظاهر با هم همراه و یکدل شدند؛ اما در ماهیت، تفاوت اساسی با یکدیگر داشتند و از همان آغاز نیز معلوم بود که چنین ائتلافی، محکوم به فناست (ترابی‌پور و همکاران، ۱۴۰۱، ۳۷۱۴) و این اتفاق، پس از کودتای نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روی داد. البته این جبهه پس از سقوط مصدق و بازگشت شاه در سال ۳۲ تا آغاز انقلاب اسلامی ایران در سال ۵۷، فراز و فرودهای بسیاری را گذراند و با عنوان‌هایی همچون جبهه‌ی ملی دوم و سوم و چهارم، به فعالیت‌های محدودی دست زد. جبهه‌ی ملی در طول دوره‌ی چهارم حیات سیاسی خویش، برخلاف نظرات امام خمینی (ره)، برکناری شاه را راه‌حل قابل قبول نمی‌دانست و معتقد بود که شاه بایستی به خواست خودش، به صورت یک پادشاه مشروطه درآید؛ امری که از سوی محمدرضا پهلوی، در آن دوره محال به نظر می‌رسید (ملائی توانی و باوریان، ۱۳۹۳، ۹۰). آنان پس از چندین دوره رکود فعالیت سیاسی، بار دیگر در سال ۱۳۵۶ شمسی، اعلام موجودیت کردند و نسبت به انتقادات و مبارزات ملایم با رژیم پهلوی مبادرت ورزیدند. همانطور که می‌دانیم، در تاریخ مبارزات مردم ایران که به پیروزی مردم ایران انجامید، احزاب و گروه‌های متعدد دخالت داشته‌اند؛ اما نقش آفرینی آنان در بطن حوادث منتهی به پیروزی انقلاب، یکسان نبوده و هریک، راهبرد مبارزاتی خاصی را دنبال نموده‌اند. در این راستا، «جبهه‌ی ملی» جریان‌ی بود که شیوه‌ی مبارزاتی پارلمانی علیه رژیم گرایش داشت؛ اما در چند ماهه‌ی منتهی به پیروزی انقلاب، به تغییر رفتار در روند مبارزاتی خویش روی آورد (ملائی توانی و باوریان، ۱۳۹۳، ۸۹). عملکرد جبهه‌ی ملی ایران نشان می‌دهد که این جریان در مدت حدود ۳۲ سال فعالیت پراکنده‌ی خود در ایران (آبان ۱۳۲۸ تا خرداد ۱۳۶۰) و حتی بعد از این تاریخ در خارج از کشور، با شکست‌ها و ناکامی‌های بسیاری مواجه بوده است. فقدان برنامه‌ی منسجم، فقدان پایگاه اجتماعی، ضعف ایدئولوژیک، فقدان رهبری جریان‌ساز و کاریزماتیک، اعتماد بیش از اندازه به غرب و وابستگی برخی اعضاء به خارج، از جمله علل ناکارآمدی جبهه ملی است که مجموع این دلایل سبب شد تا جریان ملی‌گرایی، عملکرد شایان توجهی از خود بروز ندهد. طی دهه‌های بعد نیز عدم جذب نیروهای جوان و بالارفتن سن فعالان قدیمی، منجر به حذف تدریجی آنان از دایره‌ی سیاسی ایران گردید. البته ملی‌گراها پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، در قالب نیروهای ملی و ملی-مذهبی به فعالیت‌هایی دست زدند؛ اما این دوران هم دوام زیادی نیافت و آنان دوباره به انزوای سیاسی روی آورده و از صحنه‌ی سیاسی ایران حذف شدند. ما در این بخش، قصد داریم که نخست به بررسی فعالیت‌ها و عملکرد جبهه‌ی ملی و تمامی حزب‌ها و جریان‌های ملی‌گرای همسو با آن، در جریان پیروزی انقلاب اسلامی پرداخته و سپس، رویکردهای این گروه‌ها نسبت به انقلاب و جنگ تحمیلی در سال‌های بعد را مورد بررسی و مذاقه قرار دهیم.

۱-۲- کریم سنجایی و جناح مخالف سلطنت در جبهه‌ی ملی

در سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب، «جبهه‌ی ملی» تنها سازمان بازمانده از دوران مبارزات نهضت ملی‌شدن صنعت نفت بود. تنها سازمان متشکلی که نه رهبر خود را از دست داده بود و نه اعضای خود را و نه سرکوب شدیدی شده بود و کماکان آمریکایی‌ها وجودشان را ضروری می‌دانستند و گهگاهی از آنان حمایت می‌کردند، جبهه‌ی ملی بود. فضای باز سیاسی ایجادشده در سال ۱۳۵۶، فرصت تازه‌ای را برای اعضای جبهه‌ی ملی فراهم آورد تا ضمن نامه‌ی سرگشاده‌ی سه‌نفره‌ای (سنجایی، فروهر و بختیار)، یک سری انتقادات ملایم را نسبت به عملکرد نظام پهلوی مطرح نمایند. اتحاد نیروهای جبهه‌ی ملی با گذشت هفت ماه از فعالیتش، در نشست ۳۰ تیر ۱۳۵۷ پس از پیوستن گروه‌هایی از دانشجویان، بازرگانان و بازاریان تهران به این جریان، نام خود را به «جبهه‌ی ملی ایران» تغییر داد (ملائی توانی و باوریان، ۱۳۹۰، ۱۱۵). اما واقعیت این بود که اصول و هدف‌های تشریح‌شده توسط ملی‌گرایان، چیزی فراتر از آرمان‌ها و سیاست‌های جبهه‌ی ملی اول، تحت رهبری دکتر مصدق نبود و این نشان می‌داد که جبهه‌ی ملی هنوز نمی‌خواهد یا

نمی‌تواند دگرگونی‌های گسترده در فضای سیاسی کشور را درک کند؛ زیرا آن‌ها همچون ادوار قبلی فعالیت‌شان، در ضمن تجدید حیات سیاسی خود، هرگز به صورت آشکار با رژیم سلطنتی مخالفتی نکردند و همواره همچون گذشته، بر اجرای دقیق و صحیح اصول و هدف‌های قانون اساسی و نظام مشروطه‌ی سلطنتی، تأکید داشتند و برخلاف نظرات امام خمینی (ره)، برکناری شاه در این دوره را راه‌حل قابل قبول نمی‌دانستند و با انتقادات ملایم نسبت به عملکرد دولت در این دوره، هنوز امیدوار بودند که شاه به خواست خودش، به صورت یک پادشاه مشروطه درآید (نجاری‌راد، ۱۳۷۹، ۱۴۸). از آنجایی که جبهه‌ی ملی در دوران دو کابینه‌ی پرتحول «جمشید آموزگار» و «جعفر شریف‌امامی»، همچنان به مشی پیشین خود یعنی مبارزه‌ی پارلمانتاریستی در چارچوب قانون اساسی، وفادار مانده بود و این شیوه، هم با مشی رهبری نهضت اسلامی تعارض داشت و هم با فضای ملت‌پس و انقلابی کشور سازگار نبود؛ این جبهه در ادامه‌ی مشی خود، دست‌خوش تردید و اختلاف‌نظرهای فراوان شد و دو جریان اصلی از متن آن ظهور کرد: بخشی از این جریان به همراهی با امام خمینی (ره) پرداخته و بخشی دیگر در کنار شاه قرار گرفت و به مخالفت با انقلاب مشغول شد (ملائی توانی و باوریان، ۱۳۹۰، ۱۱۱).

جبهه‌ی ملی پس از انشقاق و در اواخر پاییز سال ۱۳۵۷، در مصوبه‌ای اعلام نمود که دریافت هرگونه حکم نخست‌وزیری از شاه برای اعضا ممنوع می‌باشد (انواری، ۱۳۶۸، ۳۱۲) و از این رو، «شاپور بختیار» و عده‌ی دیگری از اعضای جبهه‌ی ملی که در حال تشکیل آخرین کابینه‌ی شاه بودند را از این جبهه طرد نمودند. هرچند آن دسته از اعضای جبهه‌ی ملی که با انقلاب همراهی کردند، در دولت موقت مهندس بازرگان، نقش آفرین بودند؛ اما خیلی طول نکشید که این مجموعه در تضاد با روال رسمی حکومت قرار گرفت، به گونه‌ای که نه تنها با قانون اساسی تهیه‌شده مخالفت کرد، بلکه رسماً نیز اعلام نمود که به این قانون رأی نخواهد داد و درخواست کرد که این همه‌پرسی توسط مردم، مورد تحریم قرار گیرد. از سوی دیگر، جبهه‌ی ملی از معدود گروه‌هایی بود که با تسخیر لانه‌ی جاسوسی و گروگان‌گیری در سفارت ایالات متحده‌ی آمریکا در آن زمان، مخالفت نمود. با این وجود، اعضای این جبهه، در اولین انتخابات مجلس شورای ملی شرکت کردند؛ برخی که موفق به کسب آرای لازم برای ورود به مجلس شده بودند، اعتبارنامه‌های آن‌ها مورد تصویب قرار نگرفت یا با دستور وزارت کشور، انتخابات در آن حوزه‌ی انتخابیه، باطل اعلام شد. جبهه‌ی ملی در خردادماه ۱۳۶۰، در بیانیه‌ای به لوایح چهارگانه‌ی ارائه‌شده در مجلس که مهم‌ترین آن‌ها «لایحه‌ی قصاص» بود، اعتراض کرده و خواستار راهپیمایی عمومی در مخالفت با این لوایح گردید. در پی این فراخوان، امام خمینی (ره) طی فتوایی بی‌سابقه، اعضای جبهه‌ی ملی را مرتد و «محمد مصدق» را غیرمسلح خواند. به دنبال این فتوا، اعضای جبهه‌ی ملی، دستگیر و زندانی شدند و به این صورت، فعالیت‌های رسمی و علنی آن‌ها، پایان پذیرفت و بسیاری از اعضای این جبهه پس از آزادی، از ایران مهاجرت نمودند.

با این وجود، همزمان با شروع جنگ تحمیلی، اکثر اعضای جبهه‌ی ملی با مردم و قطار انقلاب همراهی نموده و مردم و نیروهای نظامی را به مقابله با دشمن بعثی دعوت نمودند. چه افراد مطرح و شناخته‌شده‌ی این جبهه نظیر «کریم سنجابی»، «کاظم سامی» و «داریوش فروهر»^۱ و چه افرادی از قبیل «علی اردلان»، «احمد مدنی» و «بوالفضل قاسمی» که مورد غضب حکومت جمهوری اسلامی واقع شده بودند، همگی طی بیانیه‌هایی، مردم و جوانان و به‌ویژه هواداران خود را به حضور در میادین دفاع از استقلال و امنیت کشور فراخواندند. البته هرچند از نظر طیف‌بندی سیاسی، عمده‌ی نیروها از سوی جناح مذهبی و جناح چپ انقلاب در جبهه‌ها حضور داشتند؛ اما از طیف نیروهای ملی نیز شنیده شده که برخی از آن‌ها در جبهه‌ها مشارکت داشته‌اند. به عنوان مثال، تصویری از «داریوش فروهر» و دیگر اعضای حزب ملت ایران که در دفتر این حزب، نیروهای خود را برای رفتن به جبهه بدرقه می‌کنند، بسیار معروف

۱. «داریوش فروهر» طی اشعاری حماسی که به طور مشترک با همسرش «پروانه‌ی اسکندری» سروده بود، به تجلیل از رزمندگان ایرانی پرداخته و سایر جوانان را به مشارکت در جبهه‌های نبرد دعوت نمود. این اشعار، با ابیات زیر آغاز می‌شد:
تا آسمان به پاست... تا ماه می‌درخشد و خورشید جان‌فزااست... ایران من به جاست...

می‌باشد. از جمله‌ی افرادی که در روزهای آغازین جنگ تحمیلی، تعداد زیادی از مردم هوادار خود را بسیج نمود و راهی جبهه‌های نبرد حق بر باطل کرد، «کریم سنجابی» رهبر وقت جبهه‌ی ملی می‌باشد که علی‌رغم دلخوری‌ها و بحث و جدل‌هایی که اتفاقاً در همان ایام به وجود آمده بود^۱، اما مردم هوادار خویش را به شرکت در جبهه‌ها فراخواند. وی در بیان خاطرات خود از آن روزها، چنین اظهار می‌دارد:

در همین روزها، جنگ بین ایران و عراق درگرفت و عراقی‌ها به ناحیه‌ی غرب حمله آوردند و قصرشیرین را تصرف کردند و تا حدود سرپل ذهاب آمدند و در خوزستان هم رخنه کردند و تا نزدیکی‌های خرمشهر رسیدند. بنده از این سرگشتگی که بر ملت ایران وارد شد و همین‌طور از گرفتاری خانوادگی، بسیار ناراحت و افسرده بودم. یک‌روز سیداحمدآقا به من تلفن و گله کرد از اینکه او را فراموش کرده‌ام. بنده گفتم: «آقا؛ چه فرمایشی؟ چه گله‌ای؟ شما آنچه که نباید بشود را در انتخابات به من نشان دادید و همین‌طور در گرفتاری برادران من». گفتم: «می‌خواهم شما را ملاقات بکنم». گفتم: «تشریف بیاورید»؛ فوراً به منزل من آمدند و گفتند: «موضوع برادران شما حل شده است و آقای بنی‌صدر به آقا گفتند و آقا فرمودند که از شما بخواهم در این موضوع جنگ ایران و عراق کمک بکنید و اقدام نمایند که عشایر غرب، هر قدر ممکن باشد برای این خدمت بسیج بشوند». گفتم: «این وظیفه‌ی ملی من است در برابر دولتی که تجاوز به سرزمین ما کرده، یک دولت پوشالی که آلت دست سیاست خارجی است؛ ساکت ننشینم... ولو اینکه با نظام موجود هم موافقتی نداشته باشم، ولی وظیفه‌ی خودم می‌دانم با دشمن ایران، هرآنچه از عهده‌ام برآید را بکنم و اگر لازم باشد، خود من هم به میدان جنگ بروم»...

فردای آن روز دوباره به من تلفن کرد و گفت: «آقای بنی‌صدر، الان در کرمانشاه است و به آقا تلفن کرده‌اند که حضور شما در آنجا لازم است و آقا می‌فرمایند شما هرچه زودتر حرکت کنید... بنده به کرمانشاه رفتم و شروع به دعوت افراد سرشناس و ذی‌نفوذ و کدخداهای عشایر کردم... علاوه بر این، من به کدخداها و رؤسای تیره‌هایی از جمله گوران، قلخانی، کلهر، بابجانی، قبادی، ولدبگی و ایلات مختلف آنجا مراجعه کردم. تقریباً در حدود ۱۵۰ تن از طوایف مختلف به منزل ما آمدند و من برای آن‌ها، جنگ‌های گذشته را توصیف کردم. جنگ با روس‌ها را، جنگ با عثمانی‌ها را، جنگ با انگلیسی‌ها را، جنگ‌های زمان نادرشاه را، جنگ‌های زمان اساطیر ملی ایران را و اینکه یک دولت پوشالی توسری‌خورده‌ای مثل عراق که هیچ قابلیت‌ی ندارد، به خود جسارت داده که به سرزمین اجداد ما و نوامیس ما، تجاوز کند و از این قبیل حرف‌ها. آن‌ها به هیچان و حرکت درآمدند و در ظرف چند روز، بیست هزار نفر داوطلب معرفی کردند و در مدت یک‌هفته‌ای که من آنجا بودم، با همه‌ی تبلیغات مخالف و کارشکنی‌هایی که از سوی استاندار وقت و خلقی‌ها و توده‌ای‌ها و... می‌شد و عنوان می‌کردند که این یک بسیج فتودالی است و وارد آن نشوید و حزب توده و آقای کیانوری نیز در تهران مرتباً در روزنامه‌های‌شان علیه من و برادران من و به اصطلاح خودشان، بسیج فتودالی سم‌پاشی می‌کردند، با مراجعه‌ای که به فرماندهی ارتش آنجا کردیم، در حدود شش یا هفت هزار قبضه تفنگ تحویل ما دادند و به تدریج به منزل ما فرستادند. بنده از آن افراد عشایری، نمایندگان را با صواب‌دید خود آن‌ها انتخاب کردم و آن‌ها را به موجب صورتی به ارتش کرمانشاه معرفی کردم تا سلاح‌ها

^۱ . کریم سنجابی، در این باره بیان می‌دارد: «در همین موقع که بنده با اعتراض به تهران برگشتم؛ پشت سر من، برادرم و پسرعمویم و دو نفر از معتبرین ایل سنجابی را زندانی کردند و یک محاکمه‌ی صوری و مسخره‌ای را علیه آن‌ها ترتیب دادند. مردم را در شهر به راه انداختند و از دهات به شهر آوردند و در خیابان‌ها به حرکت انداختند؛ شعارها نوشتند و فریادها زدند و اعدام آن‌ها را خواستار شدند. روزنامه‌ی حزب توده و مؤتلفین آن‌ها هم در تهران، پشت سر هم مقاله می‌نوشتند که فتودال‌ها باید اعدام شوند. با هر کوششی بود و به‌خصوص در اینجا باید سپاسگزاری کنم از کمک دفتر رئیس‌جمهور (بنی‌صدر) که خیلی همراهی کردند؛ مخصوصاً «سعید زنجانی» پسر آیت‌الله زنجانی، با علما و روحانیون مؤثر قم ارتباط پیدا کرد و به هر ترتیبی که بود، اجرای حکم را متوقف کردند و ما مهلتی پیدا کردیم که برای نجات این افراد بی‌گناه اقدامی بکنیم. تمام اتهاماتی که به آن‌ها وارد می‌کردند، به کلی بی‌اساس بود. مثلاً فرض کنید که بیست سال پیش، یک نفر را کتک زده است؛ بیست سال پیش، یک نفر نوکر را بیرون کرده است. از این جور تهمت‌ها و از این قبیل حرف‌هایی که مربوط به دوره‌ی زمان شاه و تمام بی‌اصل و اساس بود. در همین روزها، جنگ بین ایران و عراق درگرفت و...» (انواری، ۱۳۶۸، ۳۳۹).

در تحویل آن‌ها و آن‌ها ضامن و مسئول آن سلاح‌ها باشند. اسلحه‌ها را گرفتند و بین افراد مختلف تقسیم کردند. در حدود شش تا هفت هزار تن تا موقعی که من آنجا بودم، بسیج شدند و با حضور خود من، دو هزار نفر از مردم سنجایی، آماده‌ی حرکت به جانب جبهه‌ی جنگ شدند... جوان‌های خانواده، برادرزاده‌ها، پسرعموها، پسردایی‌ها، همگی در این بسیج شرکت کردند... (انواری، ۱۳۶۸، ۳۴۰ و ۳۴۱).

«کریم سنجایی» در سال‌های پایانی دفاع مقدس و با وجود دوری از وطن و زادگاهش نیز بارها با صدور بیانیه، ایل سنجاب را به ادامه‌ی مقاومت و ایستادگی در برابر ارتش متجاوز عراق، تشویق کرد و به فراخوان‌های سازمان‌های تروریستی به‌ویژه سازمان منافقین، پاسخ منفی داد؛ زیرا بر این باور بود حکومتی که با خشونت و اسلحه به دست بیاید، با خشونت و اسلحه و آدم‌کشی نیز حفظ می‌شود. سنجایی مانند همه‌ی انسان‌ها، خطاکار بود؛ اما خیانت‌کار نبود. وی میهن‌پرست، ایران‌دوست و مصدق‌ی بود و باقی ماند و تا پایان عمر، از سرنگونی نظام شاهنشاهی و پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی، دفاع نمود.^۱

۲-۲- شاپور بختیار و جناح طرفدار سلطنت در جبهه‌ی ملی

راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورای حسینی، جای هیچ‌گونه امیدواری برای شخص شاه نسبت به توانایی دولت‌های همسو با خود در خاتمه‌بخشیدن به بحران پیش‌آمده باقی نگذاشت. به همین دلیل، وی بار دیگر مذاکرات محرمانه‌ی خود برای تشکیل کابینه‌ی ائتلافی متشکل از افراد جبهه‌ی ملی را آغاز نمود (ملائی توانی و باوریان، ۱۳۹۳، ۹۳). وی بدین منظور، دیدارها و گفتگوهای محرمانه‌ای با «دکتر غلامحسین صدیقی» (از اعضای قدیمی جبهه‌ی ملی)، «کریم سنجایی» (رهبر جبهه‌ی ملی) و «داریوش فروهر» (دبیر کل حزب ملت ایران) انجام داد؛ ولی هیچ‌کدام از آنان، پیشنهاد نخست‌وزیری را نپذیرفتند. شاه پس از آنکه تلاش‌های مستمرش برای تشکیل دولت ائتلافی به نتیجه نرسید، تحت فشار کشورهای غربی به‌ویژه آمریکا و انگلیس برای خروج از بحران، «شاپور بختیار» - یکی از رهبران سازش‌ناپذیر جبهه‌ی ملی با انقلابیون مذهبی^۲ - را به نخست‌وزیری منصوب کرد (یزدی، ۱۳۷۹، ۱۶۸) که متعاقب با این عمل، هیچ‌کدام از اعضای مطرح جبهه‌ی ملی، حاضر به همکاری با وی نشدند (انواری، ۱۳۶۸، ۳۱۵). بختیار، با ارائه‌ی شروط هفت‌گانه‌ای، قبول کرد که ریاست یک دولت غیرنظامی را برعهده بگیرد؛ در این زمان، شاه تمام شروط شاپور بختیار را به استثنای اینکه اختیار ارتش به دست دولت باشد، پذیرفت. دلیل این مخالفت نیز این بود شاه درباره‌ی توانایی بختیار و امکانات او برای جلب پشتیبانی افکار عمومی تردید داشت که خود این امر، منعکس‌کننده‌ی نگرانی‌های وی درباره‌ی امکان موفقیت بختیار در جلب همکاری مخالفان غیرمذهبی همچون جبهه‌ی ملی بود (ملائی توانی و باوریان، ۱۳۹۳، ۹۸). بختیار پس از انتصاب به سمت نخست‌وزیری، کابینه‌ی خود را در ۱۶ دی‌ماه تشکیل داده و فعالیت رسمی خود را در ۲۱ دی‌ماه ۱۳۵۷ آغاز نمود و همچون شریف امامی، برای جلب اعتماد و نظر موافق مردم، حاضر به دادن امتیازات فراوانی شد و امیدوار بود که بتواند با اعمال مدیریت صحیح، اصلاحات لازم را انجام دهد (ملائی توانی و باوریان، ۱۳۹۰، ۱۳۴)؛ اما توفیقی در این زمینه نیافت. البته مسئله‌ی کشور در آن روزگار، فراتر از جابجایی دولت و تغییر نخست‌وزیر بود و هرکس دیگری نیز جای بختیار می‌نشست، نمی‌توانست نقش چندان متفاوتی با آنچه او در آن روزها ایفا کرد، ایفا نماید. نخست‌وزیران قبلی نیز در کوشش برای تضمین بقای حکومت ناکام مانده و فراتر از تفاوت‌هایی که با هم داشتند، در شرایطی تقریباً مشابه یکدیگر، مجبور به استعفا شده بودند. بحران فراگیر در کشور، جز با تغییر نظام سیاسی فروکش نمی‌کرد و رفتن این شخص و آمدن شخصی دیگر در دولت، تأثیر چندان در سیر حوادث نمی‌گذاشت. دولت بختیار، دولتی از پیش بازنده بود؛ مردم او را نمی‌خواستند و آشکارا در اعتراضات و راهپیمایی‌های خویش، از دولت موقت (به ریاست مهدی بازرگان) حمایت می‌نمودند. با این حال، «شاپور بختیار» به قول خودش دودستی به نخست‌وزیری چسبید؛ اما تداوم اعتراضات و ناآرامی‌ها در روزهای

^۱ . سرانجام، این چهره‌ی ملی در ۱۳ تیر ۱۳۷۴ و پس از ۹۲ سال زندگی، به دیار باقی شتافت.

^۲ . وی در جریان پس از ملاقات دکتر سنجایی با امام خمینی، حاضر به مصالحه با طیف انقلابی نشده بود (یزدی، ۱۳۷۹، ۱۶۸).

بعدی و سپس اعلام بی‌طرفی ارتش، کار را یک‌سره کرد و وی و تعداد معدودی از اعضای کابینه‌اش، مجبور به فرار از کشور شدند. از این زمان به بعد، زندگی مخفیانه‌ی بختیار شروع می‌شود؛ وی در این مورد می‌نویسد: «چند دقیقه پس از خروج من از نخست‌وزیری، زندگی مخفی من آغاز شد. تنها رابط من با دنیای خارج که در آن، انقلاب یکه‌تازی می‌کرد، یک رادیوی ترانزیستوری بود» (بختیار، ۱۹۸۲، ۲۳۶). بنابراین، بختیار نزدیک به شش ماه در خانه‌ای در تهران مخفی بود و در این مدت از آن خانه بیرون نرفت. بسیاری از کشورها و دوستان وی، در صدد برآمدند تا او را نجات دهند و سرانجام، بختیار در تیرماه ۱۳۵۷ هجری شمسی با گذرنامه‌ای فرانسوی از ایران خارج شد و بلافاصله پس از ورود به پاریس، پرچم مبارزه با امام خمینی (ره) و جمهوری اسلامی را به کمک تعدادی از اعضای فراری ارتش و جبهه‌ی ملی برافراشت. شاپور بختیار، یکی از شخصیت‌های پیچیده و مرموز در تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود؛ زیرا وی در عرصه‌ی سیاسی خود، دارای تلاطم‌های زیادی بوده است. فردی که در ابتدا با حمایت از قانون اساسی مشروطه و آزادی‌خواهی، وارد عرصه‌ی سیاست شد و سپس، موضع خود را تغییر داده و به رژیم پهلوی نزدیک گردید تا جایی که توانست به نخست‌وزیری ایران برسد و پس از فرار از ایران، از هیچ‌گونه تلاشی برای براندازی جمهوری اسلامی فروگذار نکرد.

بختیار و جناح طرفدار سلطنت جبهه‌ی ملی، دشمنی با انقلاب را در بیرون از مرزهای کشور در قالب «نهضت مقاومت ملی ایران» ادامه دادند و در خصومت با انقلاب و نظام جدید، تا آنجایی پیش رفتند که از تجاوز بعضی‌ها به کشور حمایت کردند و بنا بر باورهای عده‌ای، با اظهارات و تحریکات خویش، زمینه‌ساز آغاز تهاجم عراق به ایران بوده‌اند و مقام‌های حکومت عراق را تشویق نمودند که به ایران حمله کنند. در واقع، پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و از هم پاشیده‌شدن رژیم شاهنشاهی، حکومت بعث عراق به تدریج موضع خصمانه‌ی طرح‌ریزی‌شده‌ای را علیه ایران آغاز کرد و عملاً به نوعی در امور داخلی ایران دخالت نمود. یکی از نخستین اقدامات صدام در اواخر سال ۱۳۵۸ خورشیدی، ارتباط برقرار کردن با شاپور بختیار و سایر مقامات بلندپایه‌ی رژیم پهلوی که در خارج از ایران به سر می‌بردند، بود (طالع، ۱۳۸۷، ۲۶۳). بختیار در اوایل سال ۱۳۵۹، چندین بار از کشور عراق دیدن کرد و این دیدارها حتی در زمان اشغال خاک ایران از سوی ارتش تجاوزگر عراق نیز ادامه داشت. بختیار در این دیدارها، برابر تعهداتی که گردن می‌گرفت، مبالغ قابل توجهی پول و اجازه‌ی پخش برنامه‌ای به مدت یک‌ساعت در روز از ایستگاه‌های رادیویی بغداد را به دست آورد. به دنبال این توافق، رادیوی مزبور تحت نام «رادیو آزاد ایران» آغاز به کار کرد و این رادیو، نقش عمده‌ای در فریب افشار مختلف مردم و نیروهای مسلح ایران و در نتیجه موفقیت‌های اولیه‌ی آفند نظامی عراق برعهده داشت (طالع، ۱۳۸۷، ۲۶۴). البته «شاپور بختیار» در کتابی که خود منتشر نموده است، چنین ادعا می‌نماید که رفتن وی به عراق، به خاطر مانع‌شدن از جنگ صدام علیه ایران بوده است و چنین می‌نویسد:

جنگی که توسط عراق آغاز شد، نتیجه‌ی تحریکات [امام] خمینی بود؛ من در حد توان کوشیدم که مانع بروز آن شوم. قبل از جنگ، من با دولت عراق و نماینده‌ی آن دولت، مذاکرات و گفتگوهایی داشتم که خود آن‌ها با من تماس برقرار کردند... من مداوماً آن‌ها را علیه جنگ با ایران، برحذر داشتم. حتی وقتی فضا برای آنان، دیگر قابل‌تنفس نبود؛ باز به آن‌ها پیشنهاد کردم که خمینی را منزوی کنند و از این راه، وسایل سرنگونی‌اش را فراهم آورند... (بختیار، ۱۹۸۲، ۲۳۶).

همچنین، وی در سال‌های بعد، ضمن پذیرش همکاری با رژیم صدام پس از بروز جنگ تحمیلی، هیچ‌گاه اتهام زمینه‌سازی برای آغاز جنگ را نپذیرفت. شاپور بختیار در صحبت‌های خود، چنین اظهار می‌داشت که: «هیچ‌کس به اندازه‌ی من، حس وطن‌پرستی ندارد...» و «دیگران، همه منافع و غرض خودشان را بالاتر از منافع مملکت‌شان می‌دانند...». علاوه بر این، نظرات شاپور بختیار، در مورد جنگ تحمیلی و علل بروز و تداوم آن، شایان توجه و قابل تأمل می‌باشد. به عقیده‌ی وی، کشور در آن زمان در شرایط حساسی قرار گرفته بود. بختیار بر این باور بود که از یک طرف، [امام] خمینی با سوءاستفاده از پول‌هایی که در اختیار داشت و گماشتن بی‌حدوحصر آخوند و شیعه در بغداد، شروع به تحریکات داخلی در عراق می‌کند و از سوی دیگر، ارتش بر اثر اقدامات [امام] خمینی

و سران رژیم اسلامی، به شدت تضعیف و تحقیر شده و دیگر آن انسجام لازم را ندارد. از همین جا بود که خطا و اشتباه محاسباتی عراق، آغاز می‌شود. عراق به این دلیل که می‌خواست هرچه زودتر از دست [امام] خمینی راحت شود، به خیال خود در پی بهره‌برداری از وضعیت تضعیف‌شدگی ارتش برآمد؛ غافل از اینکه ایران و خمینی، دو مقوله‌ی جدا از هم هستند و وقتی به ایران حمله شود، هر ایرانی جدا از عقیده و مذهبی که دارد، در دفاع از آب و خاک میهن با دیگران هماهنگ می‌شود و هیچ‌کس نمی‌تواند یک جنگ میهنی را جنگ امپریالیستی جلوه دهد. بختیار معتقد بود که این جنگ، هدیه‌ای است برای جمهوری اسلامی و وسیله‌ای است برای تقویت و تداوم آن؛ چه این نظام، آن را وسیله‌ای برای سرپوش‌گذاشتن بر ناتوانی‌های خود در اداره‌ی مملکت و سرکوب اعتراضات مردم قرار خواهد داد (بختیار، ۱۹۸۴، فایل صوتی). وی همچنین با متمسک قراردادن بهانه‌ها و دست‌آویزهای متعدد، برای همکاری خویش با رژیم بعث، عذر و بهانه آورده^۱ و پیروزی انقلاب اسلامی و تصمیمات تحریک‌آمیز سران آن را دلیل آغاز و تداوم جنگ هشت‌ساله دانست. هرچند شاپور بختیار، بارها و بارها در جواب این پرسش که چرا و به چه دلیل، هواپیمای حامل امام را هدف قرار نداده است، اعلام نمود که نمی‌خواست یک امام حسین دیگر به تاریخ تشیع اضافه نماید^۲؛ اما در مصاحبه‌ای در اواخر عمر خویش، با زبان کنایه، امام خمینی (ره) را عامل اصلی ایجاد جنگ تحمیلی دانسته^۳ و چنین اظهار داشت که اگر به گذشته بازگردد، برای جلوگیری از تهاجم عراق به ایران، تصمیم دیگری درباره‌ی امام خمینی اتخاذ خواهد کرد. علاوه بر این، بختیار در سخنان دیگری، ارتش ایران را نه تنها عامل سقوط نظام شاهنشاهی می‌داند^۴؛ بلکه یکی از مقصران اصلی بروز جنگ تحمیلی را نیز ارتش ایران، به شمار می‌آورد. همچنین، نهضت مقاومت ملی ایران و شاپور بختیار، از معدود گروه‌ها و شخصیت‌هایی بودند که از همان روز اول، بر آتش‌بس و صلح با عراق اصرار ورزیده و نیز از تصویب قطعنامه‌ی ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل، استقبال نمودند و اجرایی‌شدن آن از سوی هر دو طرف را مورد تأکید قرار دادند.

البته چنانچه صحبت‌های «شاپور بختیار» در این مورد، واقعیت هم داشته باشد، نشان‌دهنده‌ی تحریک عراق برای حمله به ایران و یا دست‌کم تحریک این کشور برای تداوم جنگ تحمیلی بوده است؛ چرا که وی نه به عنوان مفسر و تحلیل‌گر اوضاع، بلکه در مقام رهبری سیاسی سخن می‌گفت و گفته‌های او در این عرصه، معنای دیگری جز توجه جنگی تمام‌عیار از طرف عراق بر ضد ایران بر جای نداشت. علاوه بر این، «تورالدین کیانوری» رهبر حزب توده‌ی ایران، درباره‌ی نقش‌آفرینی شاپور بختیار در جنگ تحمیلی، مطالبی عنوان نموده است که شاید نقل آن در اینجا، بی‌مناسبت نباشد. وی در جریان مصاحبه‌ای که از تلویزیون ایران پخش شد، چنین اظهار داشت که «نقشه‌ی عراق، این بود که خمینی را سرنگون کرده و بختیار را بر سر کار بیاورد. او اعتراف کرد که اطلاعات

۱. شاپور بختیار بعدها در مورد همکاری خود با صدام، چنین اظهار داشت: «روایت تاریخ از آخر به اول، هم گمراه‌کننده است؛ هم غیرمنصفانه و هم نادرست...».

۲. «دلایل زیادی وجود داشت که مرا وادار کرد تا خمینی را به ایران بپذیرم. هیچ راه دیگری نبود... راه، تنها یکی بود و آن اینکه وقتی که از سرحد غرب، وارد می‌شد، بنده به ربیبی دستور دهم که طیاره‌اش را بزند. هیچ راه دیگری نبود... (اعتراض حضار)... حالا چرا این کار را من نکردم، عرض می‌کنم خدمت شما... از نظر انسانی، از نظر حقوق بشر، از نظر مواردی از این دست، خُب البته من این کاره نیستم... ولی دلیل دیگری داشت از همه مهم‌تر... ۷۲ تن عرب، با اختلاف عقیدتی یا چیز دیگر، در صحرائی در کربلا کشته شدند؛ ما هنوز ۱۴۰۰ ساله توی سر و مغز هم می‌زنیم و می‌گوییم که ای دادا! ای بیدادا! (تشویق حضار)... آن وقت شما می‌دیدید که این مهدی که منتظرش هستند، می‌گفتند همین شخص بود که داشت می‌آمد و این پسر شمر که من باشم، زد ناکارش کرد... (خنده‌ی حضار)...» (بختیار، ۱۹۸۳، سخنرانی در هتل آمباسادر).

۳. «هواپیمایی که سالم از پاریس به تهران رسید (پرواز ۷۴۷ ایرفرانس)، عامل اصلی سقوط هواپیمایی بود که هرگز از بندرعباس به مقصد نرسید (پرواز شماره‌ی ۶۵۵ ایران‌ایر)» (نقل به مضمون).

۴. «اگر این بی‌شرف‌هایی که در رأس ارتش ما بودند، یک مدتی، چند هفته‌ای، مثلاً چهار هفته به من فرصت می‌دادند؛ شما ایمان داشته باشید که خمینی می‌آمد در آن طرف میز مذاکره و با من صحبت می‌کرد... ولی وقتی که کرم، از خود درخت است... ولی وقتی که شما اینقدر به یک ارتش می‌رسید و این ژنرال‌های پفیوز را در رأس آن می‌گذارید، نتیجه همین است که می‌بینید دیگه... من که نمی‌توانستم در ۳۷ روز، کار ۳۷ سال را تصحیح کنم...» (بختیار، ۱۹۸۴، فایل صوتی).

فوق، از طریق مسکو در اختیار وی گذاشته شده است...». کیانوری افزود: «بختیار برای تبادل نظر در همین زمینه، سفری به بغداد کرده و با صدام حسین به گفتگو نشسته است. در این گفتگوها، صدام به بختیار اطمینان داده بود که جنوب ایران به زودی آزاد شده و وی در رأس حکومت جدید، قرار خواهد گرفت...» (انواری، ۱۳۶۸، ۴۱۰). همچنین، دکتر «کریم سنجابی» در خاطرات خویش، به نقش بختیار در آغاز و استمرار جنگ تحمیلی علیه ایران، اشاره نموده و چنین اظهار داشته است:

بعضی از شخصیت‌ها و سازمان‌ها که فعلاً علیه رژیم حاکم بر ایران (جمهوری اسلامی) مبارزه می‌کنند، خود در مظان اتهام شدید ارتباط و وابستگی با سیاست‌های خارجی هستند... عقیده‌ی ثابت من، همواره این بوده است که با شرایط خاص مملکت، روش مبارزه‌ی ما برای تحصیل آزادی و تأمین استقلال، باید از هرگونه ارتباط با سیاست‌های خارجی برکنار باشد؛ زیرا ما از جریان‌های پشت‌پرده و دسیسه‌ها و جاسوسی‌های آن‌ها، اطلاعات کافی نداریم... بعضی از جمعیت‌های مخالف رژیم آخوندی که اکنون در پاریس، دارودسته‌هایی تشکیل داده و مطبوعات و فرستنده‌های رادیویی برپا کرده‌اند، از شائبه‌های ارتباط با سیاست‌های خارجی، مبری نیستند... سرشناس‌ترین آن‌ها، دکتر شاپور بختیار است که به اقرار خویش، میلیون‌ها دلار از عراق، دشمن ایران و جویای قادسیه‌ی جدید، پول گرفته و اکنون با منافعی که از سپرده‌ی آن پول‌ها به دست می‌آورد، حقوق‌های کلان به اعضای به اصطلاح کابینه‌اش و به اطرافیان می‌پردازد و مطبوعات گوناگون و دستگاه فرستنده‌ی رادیویی به راه می‌اندازد؛ در حالی که صدها و هزاران جوان پاک‌دل و مبارز اصیل که از ایران فراری شده‌اند، ناچارند که چهار نفر یا پنج نفر در یک اتاق فاقد وسایل بیاسایند و برای مخارج بخور و نمیر خود، تن به قبول کارها و خدمات طاقت‌فرسا بدهند. اگر از ارتباطات دیرین بختیار با خارجیان، اگر از ساخت و پاخت محرمانه‌ی او با سازمان امنیت و دربار، اگر از خیانتش به جبهه‌ی ملی و برهم‌زدن نقشه و جریان مبارزات انقلابی که باعث گردید قیام مردم ایران و انتقال حکومت از طریق مسالمت‌آمیز، به نتیجه نرسد و منتهی به فروریختن اساس جامعه و قتل و کشتار و نابودی ارتش و استقرار حکومت آخوندی بشود، صرف‌نظر کنیم که صرف‌نظر کردنی نیست؛ تنها این خیانت اقرارشده‌ی او در گرفتن پول و همکاری پنهانی و آشکار با دولتی پوشالی که جنگی ناحق و ویران‌گر علیه میهن ما برپا کرده و خصومت دیرپایی در میان ملت‌های مسلمان و برادر خاورمیانه به وجود آورده، کافی است که او را در اعداد خیانتکاران قرار دهد... (انواری، ۱۳۶۸، ۴۰۸ و ۴۰۹).

با این حال، فارغ از درستی یا نادرستی ادعاهای مطرح‌شده در مورد نقش بختیار و جناح طرفدار سلطنت جبهه‌ی ملی در جنگ تحمیلی، یک نکته واضح و مبرهن است و آن اینکه نه شاپور بختیار و نه هیچ‌کدام از اعضای جبهه‌ی ملی همسو با تفکرات او، نه تنها مردم و نیروهای مسلح ایران را به دفاع از تمامیت ارضی و جان و مال و ناموس ایرانیان در برابر ارتش متجاوز بعثی، دعوت نکردند؛ بلکه شرکت در جبهه‌ها را به معنای کمک به ادامه‌یافتن حکومت جمهوری اسلامی قلمداد نموده و از مردم خواستند تا در میادین دفاع از کشور حاضر نشوند.

۳- مواضع نهضت آزادی و رهبران آن در قبال تهاجم عراق به ایران

هرچند جبهه‌ی ملی، برخلاف رویکرد مبارزاتی خویش در دهه‌ی بیست و اوایل دهه‌ی سی شمسی، نقش‌آفرینی پررنگی در بحبوه‌ی انقلاب اسلامی نداشت؛ اما گروه‌ها و احزاب مختلف دیگری براساس اندیشه‌ها و آرمان‌های خود، در مبارزه با رژیم پهلوی، به گونه‌ای بسیار فعال مشارکت داشتند. البته بسیاری از این جریان‌ها در آغاز، به خاطر شعارها و نظریه‌های متفاوتی که ارائه می‌دادند، چندان پایگاهی در میان توده‌های مردم نداشتند و از این رو، همزمان با اوج‌گیری انقلاب اسلامی، تنها با انگیزه‌ی کسب پایگاه مردمی و همچنین نیل به اهداف سیاسی خویش، با نهضت امام خمینی (ره) همراه شدند؛ با این حال، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به علت

پیدایش تضاد منافع و اهداف، یکی پس از دیگری، از مسیر انقلاب منحرف گردیدند. «نهضت آزادی ایران»، از جمله‌ی این گروه‌ها بود که در اوایل دهه‌ی چهل شمسی، از دل جبهه‌ی ملی متولد شد و با توجه به اصول اعتقادی حزب، به مبارزه با رژیم پهلوی و بیگانگان پرداخت و در سال‌های بحرانی حکومت پهلوی، با نهضت امام خمینی (ره) همراه شد (کریم‌پور، ۱۳۹۶، ۲۶۵). نهضت آزادی، از جمله‌ی گروه‌های سیاسی سازمان‌یافته و فعال در دوره‌ی قبل و پس از پیروزی انقلاب اسلامی است که در ایام اقامت امام خمینی در پاریس، به ایشان ملحق و همراه و مدافع انقلاب اسلامی گردید. دانش و تجربه‌ی کار تشکیلاتی این جریان سیاسی، موجب گردید تا در هنگامه‌ی تشکیل اولین دولت جدید، اکثریت اعضای آن را به خود اختصاص دهند. این جریان سیاسی، با استناد به برخی مبانی دینی و اعتقادی اسلام، مواضع و عملکردهای متفاوتی را در طول جنگ تحمیلی و به‌ویژه پس از فتح خرمشهر، اتخاذ نمود (حضرتی و همکاران، ۱۳۹۵، ۷۵). ما در این بخش از نوشتار حاضر، نخست به بررسی فعالیت‌ها و عملکرد نهضت آزادی در جریان پیروزی انقلاب اسلامی پرداخته و سپس، رویکردهای این گروه نسبت به جنگ تحمیلی در سال‌های پس از پیروزی انقلاب را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۳- پیدایش، سوابق مبارزاتی و نقش‌آفرینی نهضت آزادی در پیروزی انقلاب اسلامی

«جبهه‌ی ملی» پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اکثر رهبران خود را از دست داد و از لحاظ سازمانی ضعیف شد و تقریباً به مدت یک‌سال، فعالیت چندانی نداشت. در اواخر سال ۱۳۳۳، این گروه بار دیگر و با نام «نهضت مقاومت ملی» در عرصه‌ی سیاست ایران ظاهر شد (کریم‌پور، ۱۳۹۶، ۲۶۸) که کمتر از ۷ سال بعد، با دستگیری سران آن و فشار سازمان امنیت، به طور کامل از هم پاشید. همزمان با بازشدن تقریبی فضای سیاسی در بین سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲، «نهضت آزادی ایران»، به عنوان ستون فقرات نهضت مقاومت ملی، توسط آیت‌الله «سید محمود طالقانی»، مهندس «مهدی بازرگان» و دکتر «یدالله سحابی» تأسیس شد و در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۰، اعلام موجودیت کرد (سلطانی، ۱۳۶۷، ۲۳). اگرچه نهضت آزادی، با این هدف که یک گروه سیاسی-مذهبی باشد، تشکیل شد؛ ولیکن به طور عمده به فعالیت سیاسی پرداخت، چون فلسفه‌ی تأسیس آن، نوعی مبارزه‌ی سیاسی بود و نه مبارزه با بی‌دینی (کریم‌پور، ۱۳۹۶، ۲۷۱). هرچند نهضت آزادی در سال‌های اولیه‌ی تأسیس، فعالیت زیادی داشت و همواره با نشر و توزیع بیانیه، شب‌نامه و اعلامیه‌های گوناگون، اعتراض خود را نسبت به اعمال غیرقانونی رژیم پهلوی نشان می‌داد و چندین اعلامیه منتشر کرد و در اکثر آن‌ها، دولت را مورد سرزنش و شاه را مورد خطاب و عتاب قرار داد (کریم‌پور، ۱۳۹۶، ۲۷۳)؛ اما پس از دستگیری و محاکمه‌ی رهبران آن در سال ۱۳۴۳، دیگر فعالیت علنی و درگیرانه با رژیم شاه نداشت و تقریباً تا سال ۱۳۵۶، نوعی سکوت بر صحنه‌ی فعالیت‌های سیاسی این گروه، حاکم شده بود. در سال ۱۳۵۶ با روی کار آمدن «جیمی کارتر» در ایالات متحده‌ی آمریکا، شاه مجبور به اعطای آزادی‌های سیاسی در سطح محدودی شد و اعضای نهضت آزادی با استفاده از همین فضای باز سیاسی و اوج‌گیری دوباره‌ی مبارزات انقلابی، فعالیت خود را از سر گرفتند و در ادامه‌ی کار، فعالیت سیاسی خود را که در امتداد حرکت جبهه‌ی ملی و این بار در دفاع از نهضت نوین اسلامی بود، آغاز کردند؛ البته باز هم به رغم انتقادهایی که به شاه داشتند، تلاش بر این بود تا از حدود قانون اساسی خارج نشوند (جعفریان، ۱۳۸۲، ۲۰۸). سرانجام، نهضت آزادی با مشاهده‌ی موج عظیم مردمی که براساس آموزه‌های اسلامی و رهبری روحانیت شروع به حرکت کرده بود، همراه و قرین شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷، مهدی بازرگان از سوی امام خمینی (ره)، به عنوان نخست‌وزیر دولت موقت منصوب گردید؛ اما مدتی بعد از نشستن بر کرسی ریاست دولت موقت، با آرمان‌های انقلاب و امام خمینی (ره) فاصله گرفت و در نهایت نیز ناچار به کناره‌گیری و واگذاری قدرت شد. البته مهندس بازرگان و شمار بسیاری از اعضای نهضت آزادی، موفق شدند چندین کرسی در اولین مجلس پس از انقلاب را به خود اختصاص دهند؛ ولیکن حوادث ماه‌ها و سال‌های بعد، باعث گردید تا عمر آن‌ها در مجلس اول نیز به پایان رسد و برای همیشه با صحنه‌ی سیاسی ایران وداع نمایند.

هرچند اعضای نهضت آزادی، مدعی بودند که اسلامیت و ایرانیت در نظام گفتمانی آنها، وزنی معادل و برابر دارند؛ ولیکن عملکرد آنها در ماه‌های نخستین انقلاب، نشان داد که همواره اسلام‌گرایی را در برابر ملی‌گرایی قرار داده و از این میان، سهم بیشتری را برای ملی‌گرایی قائل بودند. به عبارت دیگر، آنها به دنبال درآمیختن ارزش‌های اسلامی با مبانی و فرهنگ غربی و شکل دادن به نوعی اصلاح‌طلبی شبه‌مذهبی بودند. علاوه بر این، تفکرات نهضت آزادی، همواره پیرامون ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) می‌چرخید و آرمان این جریان، استقرار نظم دموکراسی براساس ملی‌گرایی و اصل قانون اساسی بود. گفتمان نهضت آزادی ایران، در واقع حول محور تفکرات مهندس بازرگان شکل گرفته بود. او به عنوان رهبر فکری این جریان، آرمانی متفاوت با جریان اسلام‌گراها دنبال می‌کرد. بازرگان در تمامی آثار و سخنان خود، تفسیر جدیدی از عقاید و آموزه‌های اسلامی را ارائه می‌داد و سعی می‌کرد حقانیت اسلام را با علوم تجربی و دستاوردهای علمی، به اثبات برساند (حضرتی و همکاران، ۱۳۹۵، ۸۱). با این حال، عدم توانایی آنها در بسیج توده‌های مردمی، به دلیل نداشتن تشکیلات منسجم و یکپارچه در سراسر کشور و نبود دستگاه تبلیغاتی قوی و نیز ضعف شدید گفتمانی، موجب شد تا عمر این جریان در سپهر سیاسی ایران بعد از انقلاب اسلامی، چندان دوامی نداشته باشد. در پایان، این نکته را بایستی متذکر شد که نهضت آزادی ایران، به عنوان یکی از نمایندگان معتدل «گفتمان ملی‌گرایی مذهبی» به شمار می‌رود و مشخصه‌ی اصلی آن، نوعی برداشت و تفسیر حداقلی از اسلام و انقلاب اسلامی است که بر عنصر دولت-ملت در محدوده‌ی سرزمینی ایران، تأکید دارد. با این توضیح، مفاهیمی مانند صدور انقلاب، رفع ظلم از مستضعفین جهان و... در نظام گفتمانی آنها، جایی نداشت و همچنین، استنباط آنها از اصل «نه شرقی؛ نه غربی»، مترادف با اصل عدم تعهد و موازنه‌ی منفی و به گونه‌ای تدافعی، تفسیر می‌شود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۲، ۱۹۹).

۲-۳- مواضع نهضت آزادی نسبت به جنگ تحمیلی؛ از آغاز تا آزادسازی خرمشهر

اعضای نهضت آزادی به‌ویژه اندیشمندان و صاحب‌نظران سیاسی این نهضت، همانند بسیاری از نظریه‌پردازان حوزه‌ی انقلاب، جنگ و تهاجم قریب‌الوقوع یک دولت مقتدر خارجی را از پیامدهای احتمالی انقلاب‌ها می‌دانستند^۱. آنها معتقد بودند که بسیاری از کشورها، پس از پیروزی انقلاب‌شان، با خطر حمله‌ی نظامی از خارج مرزهای خود مواجه گردیده‌اند که معمولاً دو نوع برخورد با آن داشته‌اند: در برخی موارد، رهبران انقلاب با دوراندیشی، خطر را پیش‌بینی و به چاره‌جویی پرداخته و با به‌کارگیری شیوه‌های مناسب، مانع بروز جنگ شده و یا حداقل وقوع آن را به عقب انداخته‌اند؛ در مواردی نیز این امر، امکان‌پذیر نبوده و یا رهبران نتوانسته‌اند [یا نخواسته‌اند] پیشگیری نمایند و جنگ با نتایجی وحشتناک و به ضرر نظام نپویا، به وقوع پیوسته است (نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۳، ۳۵ و ۳۶). غالب اعضای نهضت آزادی ایران، بر این باور بودند که جنگ ایران و عراق، نتیجه‌ی اقدامات، بیانات و تحریکات برخی از انقلابیون بوده و یا حداقل قابل‌پیش‌بینی بوده و می‌شد با مبذول داشتن تدابیر و تمهیداتی، از بروز آن جلوگیری نمود و یا از پیامدهای زیان‌بار آن فروکاست. با این حال، مواضع نهضت آزادی در جریان جنگ تحمیلی، به دو دوره‌ی کاملاً متفاوت قابل‌تقسیم است: دوره‌ی اول از پیروزی انقلاب تا اوایل سال ۱۳۶۲ را دربرمی‌گیرد که نهضت آزادی، موضعی کاملاً حمایتی و طرفدارانه از دفاع مقدس دارد؛ و دوره‌ی دوم از سال ۱۳۶۲ تا پایان جنگ را دربرمی‌گیرد که به مخالفت با ادامه‌ی جنگ برخاسته و خواستار آتش‌بس و صلح با عراق بودند (حضرتی و همکاران، ۱۳۹۵، ۸۲) و در همین برهه‌ی زمانی نیز پیوسته در پی قصور و تقصیرات احتمالی و نقش اشخاص مختلف در بروز و تداوم جنگ تحمیلی برآمدند.

^۱. از نظریه‌های مطرح در این زمینه، نظریه‌ی پیوستگی انقلاب و جنگ «مارتین وایت» (پژوهشگر علوم سیاسی) در کتاب «سیاست قدرت» است که تأثیر انقلاب و جنگ را چنین تفسیر می‌نماید: «انقلاب‌های بین‌المللی، جنگ‌های انقلابی خلق می‌کنند؛ به این معنا که جنگ با تعصبات عقیدتی درمی‌آمیزد و اهداف نامحدودی دارد. این گونه جنگ‌ها، هدف تعریف‌شده‌ای ندارند؛ بلکه جنگ یا جهاد برای رسیدن به حق و عدالت هستند و صلحی که با مذاکره به دست می‌آید را قبول ندارند و تسلیم بی‌قید و شرط طرف مقابل را می‌خواهند» (حضرتی و همکاران، ۱۳۹۵، ۸۲).

با این وجود، هرچند نهضت آزادی بعد از مدت کوتاهی از ورود ایران به جنگ تحمیلی، ادبیات، آراء و بیانات خویش را عوض کرده و به انتقاد از فضای کلی جامعه ایرانی در دفاع مقدس پرداخت و با عملکرد منفی خویش، فضای جامعه را ملتهب و بسترهای ناامیدی، فشار روانی و بی‌اعتمادی به نظام و رهبری را فراهم آورد؛ اما در ماه‌های ابتدای جنگ تحمیلی، نه تنها از دفاع در برابر ارتش صدام حمایت کرده، بلکه از طرفداران خود درخواست کرده بودند تا چه در خط مقدم نبرد و چه در پشت جبهه، تمامی تلاش خود را برای دفاع از تمامیت ارضی و استقلال کشور، مبذول دارند. همچنین، اعضای نهضت آزادی پس از شهادت «مصطفی چمران»، بیانیه‌ای صادر کرده و ضمن شهید خواندن این عضو شورای مرکزی نهضت آزادی ایران و وزیر دفاع ایران در دولت موقت، از هواداران خویش در نیروهای مسلح و از جوانان سراسر کشور خواستند تا به صورت فعالانه در جبهه‌های نبرد، حضور به هم رسانده و دشمن را به عقب برانند. نهضت آزادی در ابتدای امر، از مدافعان انقلاب اسلامی بود و مواضع آن‌ها در این برهه، بیشتر حول محور تلاش و تبلیغ برای حمایت از استقلال و تمامیت ارضی و دفاع از اخراج نیروهای متجاوز عراقی چرخیده (حضرتی و همکاران، ۱۳۹۵، ۹۱) و عملکرد نیروهای نظامی را مورد حمایت قرار می‌دادند؛ به طوری که در بیانیه‌ی نهضت آزادی در رابطه با جنگ ایران و عراق در ۱۴ مهرماه ۱۳۵۹ اعلام شد:

نبرد اجتناب‌ناپذیر و تحمیلی با رژیم سرسپرده‌ی عراق که بعد از سرنگونی شاه و قوام‌گرفتن جمهوری اسلامی در ایران سخت به وحشت افتاده است، به مراحل امیدبخش پیروزی خود نزدیک می‌شود. دلاوری‌های جوانمردان نیروهای مسلح ایران در هوا و دریا و زمین و جانبازی‌های برادران پاسدار و ملت بی‌خاسته‌ی انقلابی به‌ویژه مردم دلیر و آزاده‌ی شهرهای خوزستان و کرمانشاه برای حفظ انقلاب و حاکمیت و بقاء تمامیت ارضی کشور، یاد جان‌باختگان صدر اسلام را در خاطرها زنده می‌کند و در دل‌های فرد ابناء وطن، امید و افتخار می‌آفریند و علی‌رغم کم‌لطفی‌ها و سوءنظرها از طرف افراد ناآگاه و غیرمسئول نسبت به ارتشی‌ها و اعمال بعضی از پاکسازی‌های ناشیگرانه که باعث تضعیف و تخریب روحیه‌ی آنان گردیده بود، امروز این فرزندان راستین اسلام و ایران به محض احساس خطر، جوانمردانه با استفاده از فنون و تخصص ارزنده‌ی نظامی خود، همراه و همگام با پاسداران جان برکف اسلام و با حمایت بی‌دریغ مردم برای دفاع از ایران و اسلام و انقلاب، بسیج شده و در میدان نبرد با شجاعت و دلیری فوق‌العاده‌ی خود که صاحب‌نظران نظامی دنیا را به حیرت واداشته‌اند، از جان خود گذشته و با خون خود، حماسه‌ی ایثار و شهادت در راه میهن اسلامی را می‌نویسند و برای مسلمانان افتخار می‌آفرینند...

همچنین، این نهضت در بیانیه‌ی خود در پانزدهم فروردین ۱۳۶۰، جنگ تحمیلی را ناشی از عداوت دشمنان غرب و شرق اعلام نمود:

تجاوز نظامی آشکار رژیم بعثی عراق به ایران آغاز شد و این تجاوز نظامی، بعد از مدت‌ها جنگ و گریز تبلیغاتی و تهاجمات و تجاوزات جسته‌وگریخته‌ی مستقیم و غیرمستقیم عراق علیه ایران صورت گرفت. شکی نیست که باید علل و موجبات این جنگ بررسی شود و در این بررسی باید هم عوامل داخلی و درونی و هم عوامل خارجی را مورد توجه قرار داد. همانطور که امام در پیام خودشان به مناسبت سالگرد روز جمهوری گفته‌اند، شاخه‌های فاسد و ریشه‌های جنایتکار شرق و غرب، هر دو در تحمیل این تجاوز و جنایت بر ملت ما سهیم هستند و دخالت داشته‌اند؛ اما نباید فراموش کرد که عوامل داخلی وابسته به همین قدرت‌های جنایتکار شرق و غرب با کمک دوستان ناآگاه و نادان یا به قول امام امت برخی از دولت‌مردان که بینش سیاسی ندارند، زمینه‌های مساعد را فراهم ساختند. اینکه برخی مطرح می‌کنند که آیا جنگ عراق اجتناب‌ناپذیر بود یا خیر، مسئله‌ای است قابل بحث و بررسی؛ اما اینک زمان، زمان جنگ و مقابله با دشمن متجاوز خارجی است. زمان آن است که تمامی اقشار ملت، یکپارچه و با وحدت تمام، علیه دشمن متجاوز، جنگ را ادامه دهند و ما به دنیا نشان دهیم که تا زمانی

که یک سرباز اجنبی در خاک میهن اسلامی ما باقی است، هرگز سلاح‌ها را به زمین نخواهیم گذاشت و کمترین سستی، کاهلی و یا تردیدی در ادامه‌ی جنگ به خود راه نخواهیم داد...

و نیز در اواسط سال ۱۳۶۰، به نقش و عملکرد مثبت نیروهای سپاه پاسداران و ارتش تأکید می‌کند و موضع‌گیری سختی نسبت به ایادی استکبار و قدرت‌های جهانی نظیر آمریکا، شوروی، فرانسه و... اتخاذ می‌نماید:

دلاوران ارتش، سپاه و بسیج و نیروهای داوطلب، یاد شهدای کربلا را زنده کرده و در جبهه‌ی غرب با فریاد یا مهدی (عج) ادراکنی، ریشه‌کن‌شدن ظلم و صدام را نوید دادند... فداکاری و جانبازی رزمندگان رشید اسلام و ایثار فداکاران پشت جبهه، به حدی است که سپاسگزاری خلق از آن کاری آسان نیست. بهترین سپاس، کلام الهی است که "فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاتلین درجه (نساء؛ ۹۵)" و خدای تعالی از جانبازی‌ها و ایثار شما، قدردانی نموده و مراتب فضیلت شما را به جهانیان اعلام فرموده است. با چنین ایمان و توکل و ایثار، بی‌شک قادر خواهیم بود که ارتش متجاوز صدام را از ایران بیرون رانده و دست جنایت‌بار و پشتیبانان آمریکایی، روسی و فرانسوی را از دامن جمهوری اسلامی مان کوتاه سازیم...

تأییدات و تشویق‌هایی از این دست، بسیار در مواضع، بیانی‌ها و دیدگاه‌های نهضت آزادی آن دوران دیده می‌شد. البته، این مواضع حمایت‌گرانه از جبهه‌های نبرد حق علیه باطل، مانع انتقادات و پیشنهادات نهضت آزادی به مسئولین وقت در مورد چگونگی اداره‌ی امور مملکت و امور جنگ در بحبوه‌ی تجاوز عراق نبود و آن‌ها معتقد بودند که برای پیروزی در جنگ، دولت ایران می‌بایستی به موازات فعالیت‌های نظامی علیه ارتش متجاوز عراق، فعالیت‌های مناسبی را در سطح جهانی در بخش‌های سیاسی، دیپلماسی و تبلیغاتی آغاز نماید (نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۳، ۲۴). همچنین، اعضای این نهضت در نامه‌ای سرگشاده خطاب به علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس وقت مجلس، جنگ تدافعی را مشروع و مورد رضایت باری تعالی و جنگ تهاجمی را ناروا و برخلاف تعلیمات اسلامی دانسته و بر این پایه، پیروزی‌هایی از قبیل فتح‌المبین و فتح خرمشهر را عملیاتی مشروع تلقی نموده و در این زمینه، به سپاه و ارتش، فرماندهی و ملت ایران تبریک گفتند (حضرتی و همکاران، ۱۳۹۵، ۹۲). این جریان، در سال‌های آغازین جنگ تحمیلی، بارها و بارها عراق را محکوم و متجاوز خواند و جنگ را بخشی از توطئه‌های ابرقدرت‌ها به‌خصوص آمریکا و صهیونیسم علیه جمهوری اسلامی ایران معرفی نمود و از این رو، دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشور و تجهیز و تمرکز نیروهای ملی برای پیروزی در جنگ را واجب می‌دانست (ارجینی و مولوی وردنجانی، ۱۳۹۶، ۱۰۰).

۳-۳- مواضع نهضت آزادی نسبت به جنگ تحمیلی؛ از آزادسازی خرمشهر تا پایان جنگ و پس از آن

اگرچه نهضت آزادی در سال‌های ابتدایی جنگ ایران و عراق، از جمهوری اسلامی ایران و ادامه‌ی جنگ هواداری می‌کرد؛ اما پس از گذشت زمانی اندک، مواضع آن‌ها تغییر پیدا کرد. در حقیقت، پس از فتح خرمشهر و پیامدهای مهم آن، کشور در برابر وضعیت جدیدی قرار گرفت که بدون تصمیم‌گیری راهبردی، گذار از آن ممکن نبود. در چنین وضعیتی، پرسش‌های بسیاری در مورد پایان جنگ مطرح شد. براساس اظهارات اعضای فعال نهضت آزادی در آن زمان، پس از پیروزی قاطع در خرمشهر و مبادرت حمله به عراق، جنگ از حالت تدافعی خارج شده و شکل تهاجمی به خود گرفت و از همین نقطه، اختلاف نهضت آزادی با گردانندگان جنگ آغاز گردید. آنان بعد از فتح خرمشهر، با استمرار جنگ مخالفت کرده و خواهان ایجاد صلح بین ایران و عراق شده و معتقد بودند که سیاست صدور انقلاب جمهوری اسلامی ایران، زمینه‌ی حمله‌ی رژیم بعثی عراق به ایران را فراهم آورده است. نهضت آزادی در جزوه و کتابچه‌ای که با عنوان «تحلیلی پیرامون جنگ و صلح» در سال ۱۳۶۳ به چاپ رساند، سعی کرد که ادامه‌ی جنگ را ناشی از بی‌لیاقتی و عدم درک صحیح فرماندهان جنگ نشان دهد و چنین الفاء کند که جمهوری اسلامی ایران، آراء و دیدگاه‌های مخالفان جنگ را نادیده گرفته و صدای مخالفان جنگ را قطع می‌کند. نهضتی‌ها همچنین کوشیدند تا القا کنند که مشارکت عمومی مردم در

جبهه‌های حق علیه باطل بسیار سطحی و منفعلانه است. انتشار این جزوه، با استقبال گرم ملی‌گرایان و لیبرال‌های ضد انقلاب مقیم خارج، روبه‌رو شد؛ به طوری که نشریه‌ی «انقلاب اسلامی در هجرت» که از سوی بنی‌صدر و دوستانش در پاریس منتشر می‌شد و اغلب اوقات، اخبار و اطلاعیه‌های مربوط به نهضت آزادی را به چاپ می‌رساند، مفاد این جزوه را نیز به تفصیل منعکس کرد (سلطانی، ۱۳۹۸، ۴۸۰). «علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی»، پس از انتشار این جزوه و بازتاب وسیع آن در داخل و خارج و افزایش تحرکات تبلیغی علیه تداوم دفاع مقدس، آن را «فساد تبلیغاتی» توصیف کرد (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۸، ۶۳).

در جزوه‌ی «تحلیلی پیرامون جنگ و صلح»، تلاش شد تا تقصیر جنگ، به نحوی متوجه رهبران و مسئولان کشور شود؛^۱ بدین صورت که با تکیه بر قابل پیش‌بینی بودن حمله‌ی عراق به ایران و امکان پیشگیری از آن، تهاجم عراق به کشور را قابل اجتناب دانست و این در حالی بود که همین نهضت آزادی در ۱۴ مهر ۱۳۵۹، در بیانیه‌ای به غیرقابل اجتناب بودن جنگ ایران و عراق، اذعان نموده بود^۲ (سلطانی، ۱۳۹۸، ۴۸۱). افزون بر این، «نهضت آزادی»، سران انقلاب را مستقیماً مورد حمله قرار می‌داد و در جزوه‌ها و بیانیه‌های خود تلاش می‌کرد تا تصمیم‌گیری‌های رهبر و سران انقلاب در اداره‌ی جنگ را نیز نادرست جلوه دهد. به عنوان نمونه در بخشی از این جزوه‌ها آمده است:

اگرچه از آغاز جنگ تاکنون، مشارکت مردم یا گروه قابل توجه و ارزنده‌ای از مردم، بسیار قوی و مؤثر بوده؛ اما این مشارکت بیشتر در جهت اجرا و ایثار به صورت انفعالی و نه به صورت ابتکار و صاحب نظر و تصمیم بوده است. دریافت اطلاعات و اتخاذ تصمیمات، در محافل محدود و به دور از مردم و مجلس صورت می‌گیرد؛ آنچه بر ملت عرضه می‌شود اطلاعیه‌های مختصری بعد از وقوع جریان‌ها و تبلیغات مفصل و تشویق و تحریک برای شهادت و مقاومت یا ایثار و تحمل و خدمت است. گفتارها، نوشتارها، نظرها و اوامر، کلاً در جهت واحد بوده و چیزی گفته و نوشته و خواسته می‌شود که در تأیید سیاست اتخاذشده دربارهی جنگ و تشدید و توسعه‌ی آن است؛ آن هم طبق تدبیر و ترتیبی که در بالا تشخیص داده و تصمیم گرفته شده باشد. چنین نیست که صدایی از مردم - از مردمی که جان و مالشان را به جبهه‌ها می‌فرستند یا در پشت جبهه‌ها و در شهرهای بی‌دفاع، خانه و حیاتشان را از دست می‌دهند - برنخیزد و کلامی از آن‌ها نقل نشود؛ ولی تنها صداها و کلام‌هایی در رادیو و روزنامه‌ها و در خطبه‌ها و تلویزیون انعکاس پیدا می‌کند و به آن اجتماعات و اظهاراتی اجازه‌ی ابراز می‌دهند که در جهت پذیرش و گسترش جنگ باشد؛ بدون آنکه کمترین مجال و میدان به کوچکترین نغمه یا ناله‌ی مخالف و معترض داده شود... (نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۳، ۶۶).

این نهضت در فروردین سال ۱۳۶۴، با صدور نامه‌ای به اعضای شورای عالی دفاع، عملکرد این شورا را منفی دانست و به نوعی، دفاع جمهوری اسلامی ایران را بعد از فتح خرمشهر، به زیاده‌طلبی و کشورگشایی تشبیه کرد:

پس از فتح خرمشهر که به نظر ما نقطه‌ی عطف تبدیل جنگ تدافعی به نبرد تعرضی برای تصرف بصره و ساقط‌ساختن صدام و حزب بعث و تأسیس جمهوری اسلامی در عراق و اولین گام در راه صدور انقلاب بود، اعتقاد ما و بسیاری از صاحب‌نظران را که در بیرون‌راندن دشمن و دفع فتنه از مرزها با ما و دولت‌مردان موافق بودند، بر این بود که شرایط مساعدی

^۱ . در جزوه‌ی مذکور، ابتدا بدین صورت مقدمه‌چینی شده است: «در بسیاری از انقلاب‌ها پس از پیروزی و استقرار نظام جدید، شور و هیجان مردم چنان است که انقلابیون بدون توجه به این نکته که پیروزی انقلاب در یک جامعه، معلول شرایط، علل و اسباب متنوعی است که در کشورها و جوامع دیگر، آن شرایط و اسباب به وجود نیامده، درصدد صدور انقلاب به سایر کشورها برآمده‌اند؛ بنابراین، یکی از اسباب و علل داخلی که موجب تهاجم می‌شود، ذهنیات انقلابیون و رهبران دربارهی صدور انقلاب است که در گفتمان نهضت آزادی، از آن به عنوان فانتزی انقلابی تعبیر می‌شود...» (نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۳، ۳۷ و ۳۸).

^۲ . «هموطنان عزیز، نبرد اجتناب‌ناپذیر و تحمیلی با رژیم سرسپردی عراق که بعد از سرنوشتی شاه و قوام‌گرفتن جمهوری اسلامی در ایران، سخت به وحشت افتاده است، به مراحل امیدبخش پیروزی خود نزدیک می‌شود...» (سلطانی، ۱۳۹۸، ۴۸۱).

برای فتح باب مذاکره و قبول صلحی عادلانه، شرافتمندانه و خدایندانه میان دو ملت مسلمان ایران و عراق فراهم آمده است. شرایطی که استفاده‌ی صحیح و منطقی از آن می‌توانست هم خواست‌های حقه‌ی ملت ایران را جامه‌ی عمل پوشاند و هم مقدمه‌ی استعفا و سقوط حزب بعث شود و هم به انقلاب اسلامی در جهان، آبرو و اثری دیگر بخشد. اگرچه در آغاز، برخی از تصمیم‌گیرندگان، روی خوش به مذاکرات نشان داده و حتی موافقت فرماندهی کل قوا را در این امر اعلام داشتند؛ اما به زودی به این تصور و امید که می‌توانند شجره‌ی خبیثه‌ای را که سست شده، به نیروی سپاهیان ایران و پشتیبانی مردم مسلمان عراق از بنیان براندازند، به جای توصیه‌ی قرآنی ایجاد امت "واسط و شاهد" و "مدینه" ای که نمونه و الگویی برای الهام و جذب جهانیان و صدور اسلام به اقطار عالم باشد، با طرح شعار "راه قدس از کربلا" جبهه‌ی گسترده‌تری گشوده و آزادساختن قدس شریف و مقابله‌ی نظامی با کفر جهانی را در صدر برنامه و تبلیغات خود قرار دادند. به نظر ما بطلان این استدلال که "فرصت تجدید قوا و تجهیز مجدد را از ارتش روبه‌زوال بعث باید گرفت"، گرچه هنوز به قوت تمام بر آن تکیه می‌شود، عملاً ثابت شده است. تجربه‌ی پس از فتح خرمشهر نشان داد که باغبانان شرق و غرب و اذتاب منطقه‌ای وابسته به آنان در بحبوحه‌ی جنگ و در سخت‌ترین مراحل آن، این شجره‌ی خبیثه را سیراب نموده‌اند و این در شرایطی است که فرصت تجدید قوا و تجهیز را به تدریج از دست می‌دهیم؛ یعنی روزبه‌روز نیازمندتر به اسلحه‌ی مستکبرینی می‌شویم که خیال براندازی آن‌ها را در سر می‌پرورانیم...

افزون بر این، نوعی سیاه‌نمایی از اوضاع عمومی جامعه در ادامه‌ی این نامه دیده می‌شود و به گونه‌ای اشاره می‌گردد که شورای عالی دفاع در خرابی‌های مملکت، بحران‌های اقتصادی، فشار روانی بر جامعه و... نقش داشته است:

شرایط عمومی کشور و مسئله‌ی جنگ به ما اجازه نمی‌دهد وخامت اوضاع را چنانکه احساس می‌کنیم، بازگو نماییم. ولی شما از خود سؤال کنید که اگر این مبلغ هنگفت و این نیروی انسانی عظیم در خدمت آموزش و پرورش، سازندگی و خودکفایی و خودجوشی مملکت قرار می‌گرفت؛ آیا وضعیت دینی، اخلاقی، سیاسی و اقتصادی ما به صورت کنونی بود؟ آیا فساد و رشوه و اعتیاد تا به این حد می‌رسید؟ آیا تورم و گرانی، این‌گونه گریبان‌گیر مردم می‌شد؟ آیا فرار مغزهای مورد نیاز مملکت تا این اندازه بود؟ آیا دلمردگی و دل‌سردی مردم نسبت به انقلاب و اسلام تا به این درجه می‌رسید؟ آیا از آرمان‌های سه‌گانه‌ی انقلاب، استقلالش با وابستگی گسترده‌ی اقتصادی موجود با چنین وضعیت مشکلی روبه‌رو می‌شد؟ آزادی و حقوق ملت تا به این حد به دلیل یا بهانه‌ی شرایط زیان‌بار جنگ، پایمال می‌گشت؟ جمهوری اسلامی‌اش تا به این درجه موجب دل‌سردی و حتی انزجار جمع‌کثیری از مردم که در اوان انقلاب فوج‌فوج به اسلام روی می‌آوردند، واقع می‌شد؟ و بسیاری "آیا"های دیگر که بدون تردید، پاسخ آن‌ها منفی است...

همزمان با پیچیده‌تر شدن وضعیت جنگ و آشکار شدن آثار و تبعات زیان‌بار آن، نهضت آزادی با فرض اینکه پیشنهاد صلح مقبولی از طرف عراق به ایران ارائه شده است، تبیین جدیدی از مسائل جنگ ارائه داد و پرسش‌هایی به شرح ذیل مطرح نمود:

عامل اصلی و اولیه‌ی بروز جنگ چه بوده، چه چیزهایی به آن شدت داده و مسئله را مشکل کرده است؟ آیا این امکان وجود داشت که چاره‌جویی شود، یا اینکه اصلاً از بروز جنگ جلوگیری نمود؟ در کنار راه‌حل‌های نظامی، چه اقدامات دیگری ممکن و لازم بوده است؟ آیا پس از فتح خرمشهر و شکست عراق در این جبهه، ادامه‌ی جنگ و تبدیل موضع دفاعی ایران به موضع تعرضی، ضروری و اجباری و به سود اسلام و ایران بوده است؟ آیا صحیح بود که میانجی‌گری‌های گوناگون و پیشنهادهای صلح، با بی‌اعتنایی و اعتراض مواجه شوند؟ در حالی که جنگ همیشه تحمیلی و به قصد شکست انقلاب و نابودی اسلام، اعلام شده و می‌شود؛ چرا اقدام و تدبیر مؤثری برای خاموش کردن آن به عمل نیامده، بلکه از آن استقبال نیز شده است؟... (نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۳، ۹ و ۱۰).

ظاهراً این نخستین بار بود که از سوی نهضت آزادی، مفهوم اجتناب‌ناپذیری جنگ، مورد توجه قرار گرفت و مهم‌تر از همه، این پرسش مطرح گردید که اگر جنگ، تحمیلی و به قصد شکست انقلاب اسلامی آغاز گردیده، چرا اقدامی جدی برای پایان‌بخشیدن به آن صورت نمی‌گیرد. نهضت آزادی به منظور توجیه و جا انداختن نظرات خود مبنی بر مخالفت با استمرار جنگ و لزوم صلح، پیامدهای جنگ و سودوزیان حاصله از آن را تماماً به زیان مردم ایران تحلیل می‌نمود (حضرتی و همکاران، ۱۳۹۵، ۹۴). این تشکل، بر این باور بود که نتیجه‌ی جنگ، چیزی جز گسترش خصومت در منطقه و تقلیل امنیت، افزایش تلفات و کاهش توان‌ها نبوده است و تمامی این‌ها نیز باعث خشنودی ابرقدرت‌ها از خصومت میان دو کشور اسلامی گردیده است (ارجینی و مولوی وردنجانی، ۱۳۹۶، ۱۱۰). این جریان، وضعیت و شرایط کشور پس از فتح خرمشهر را بسیار اسفبار و وضعیت و شرایط جنگ را بسیار اسفبارتر و بی‌برنامه، تصویر می‌کرد. آن‌ها بر این باور بودند که ایران برای اعمال فشار بر عراق و تحقق شرایط خود، تدارک وسیعی دید و به قصد تسخیر بصره و استفاده از آن به عنوان اهرم فشار، حمله‌ی تهاجمی خود را آغاز کرد؛ اما حملات مزبور، نتیجه‌ای مطلوب به بار نیاورد و ایران نتوانست به اهداف خود دست یابد و در نتیجه، آثار روانی پیروزی خرمشهر و هزیمت ارتش عراق نیز از بین رفت (نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۴، ۵۲). در راستای همین تحلیل، مهدی بازرگان در یک سخنرانی تحت عنوان «تداوم و تحول انقلاب» که به مناسبت پنجمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی در دفتر نهضت آزادی ایراد نمود، مدعی شد که ادامه‌ی جنگ، تماماً به سود آمریکا و سایر قدرت‌ها و در جهت منافع آن‌ها و برخلاف مصلحت اسلام و مسلمین است (سلطانی، ۱۳۶۷، ۳۹۰).

عده‌ای از پژوهشگران و صاحب‌نظران، انتقادات مطرح‌شده توسط نهضت آزادی در خصوص اداره‌ی جنگ را موضع اصلی این جریان ندانسته و آن را به نوعی پاسخی به اتهامات واردشده به دولت موقت در سستی و کاهلی در مواجهه با عراق و زمینه‌سازی برای تهاجم رژیم بعث می‌دانند. این دسته از اندیشمندان، چنین اظهار می‌دارند که پس از آزادسازی قسمت اعظم سرزمین‌های اشغالی در پی عملیات‌های ثامن‌الأئمه، طریق‌القدس، فتح‌المبین و بیت‌المقدس، هیچ‌گونه موضع‌گیری روشنی اعم از مصاحبه، سخنرانی یا انتشار بیانیه در مخالفت با ادامه‌ی جنگ یا ارائه‌ی گزینه‌های مناسب جهت خاتمه‌ی جنگ از سوی هیچ‌یک گروه‌های سیاسی داخل کشور، انجام نشد (حضرتی و همکاران، ۱۳۹۵، ۹۳) و یک سال و اندی پس از فتح خرمشهر و به رغم انسداد سیاسی کشور، نهضت آزادی به منظور رفع اتهام از دولت موقت که به سستی در برخورد با عراق متهم شده بود، برای نخستین بار با طرح پرسش‌هایی، ادامه‌ی جنگ پس از فتح خرمشهر را بدون توجه به ملاحظات راهبردی، مورد پرسش قرار داد. فارغ از درستی یا نادرستی نظریه‌ی این گروه، یک نکته بر همگان واضح و مبرهن است و آن اینکه «نهضت آزادی» در سیاست خارجی، تابع نظریه‌ی حُسن همجواری و تنش‌زدایی از طریق دیپلماتیک بودند (حضرتی و همکاران، ۱۳۹۵، ۷۵) و به همین دلیل، اعضای این جریان سیاسی، پس از فتح خرمشهر و با استناد به برخی مبانی دینی و اعتقادی اسلام، مواضع و عملکردهای متفاوت با نیروهای انقلابی را در خصوص تداوم جنگ و ضرورت پایان‌دادن به آن اتخاذ نمودند. این تغییرات اساسی در مواضع و گفتمان سیاسی نهضت آزادی، به موازات کنار گذاشته‌شدن از صحنه‌ی سیاست، در نهایت آن‌ها را مبدل به اقلیتی معترض در درون نظام ساخت.

مع‌هذا، انتقادات و گلایه‌های این جریان نسبت به نظام جمهوری اسلامی در سال‌های بعد نیز همچنان ادامه داشت و رهبران نهضت آزادی، در نامه‌های سرگشاده‌ای به رهبر انقلاب، از وحشتناکی جنگ می‌نویسند و حضرت امام را مسئول جنگ می‌خوانند و با وکیل‌دانستن خود از طرف مردم، پاسخی در مورد ویرانی‌ها، محرومیت‌ها و کشته‌ها طلب می‌کنند. در واقع، می‌توان چنین اظهار داشت که نهضت آزادی در این مقطع، بر ادعایی کذب تأکید دارد که رهبر نظام، بدون مشورت و با رأی شخصی، کشور را به ورطه‌ی نابودی پیش برده که با اصول اسلام نیز ناسازگار می‌باشد (ارجینی و مولوی وردنجانی، ۱۳۹۶، ۱۱۰). اهانت‌های نهضت آزادی در اواخر جنگ، اوج می‌گیرد و به وقیح‌ترین شکل ممکن، نامه‌ای بی‌ادبانه و هشدارآمیز به امام خمینی (ره) در اردیبهشت ۱۳۶۷ می‌نویسند. سرانجام، انتقادات و اتهامات بی‌وقفه‌ای که نهضت آزادی، متوجه نظام جمهوری اسلامی و سران آن نمود، مغایر با منافع نظام اسلامی و جنگ تشخیص داده شد و نه تنها، پاسخی به آن‌ها ارائه نگردید؛ بلکه عکس‌العمل سختی نیز علیه آنان صورت پذیرفت.

(حضرتی و همکاران، ۱۳۹۵، ۹۳) که موجبات وداع آن‌ها با صحنه‌ی سیاسی ایران را فراهم آورد. بایستی چنین اظهار داشت که انتقاد از حاکمیت در چارچوب قوانین نظام، اشکالی ندارد؛ ولی در همه‌ی جوامع و دیدگاه‌ها، یک اصل پذیرفته شده، وجود دارد. وقتی که کشور با تهدید و یا جنگ مواجه می‌گردد و در شرایطی است که به تازگی یک انقلاب را نیز پشت سر نهاده، انتقادات بی‌حساب و کتاب نه تنها به اصلاح و بهبود امور کمکی نمی‌کند؛ بلکه موجب تضعیف و تهدید موجودیت نظام در حال شکل‌گیری می‌شود (ارجینی و مولوی وردنجانی، ۱۳۹۶، ۱۱۲) و این امر، در هیچ دستگاه سیاسی جهان، قابل‌پذیرش نبوده و نخواهد بود.

ادعای آقای بازرگان و نهضتی‌ها در مورد مقصوبودن نظام اسلامی و شخص امام در بروز و تداوم جنگ تحمیلی، به استناد اسناد بی‌شمار، قابل‌نقض و رد است. از این گذشته، اگر قرار باشد که در به وجود آوردن زمینه‌های جنگ، مسئولیتی متوجه مسئولان رژیم جمهوری اسلامی بشود، بسیاری بر این باور هستند که قبل از هر کس، «دولت بازرگان» نخستین مسئول و مقصر خواهد بود (سلطانی، ۱۳۹۸، ۴۸۲). بازرگان خود ادعا می‌کند که حمله‌ی نظامی عراق به ایران امری بدیهی بود و همگان می‌توانستند چنین موضوعی را پیش‌بینی کنند؛ ولی عملکرد وی نشان می‌دهد که هیچ توجهی به این موضوع نداشته و برخی تصمیمات نظامی‌اش، به تضعیف قدرت نظامی جمهوری اسلامی در آستانه‌ی تجاوز عراق به خاک ایران منجر شده است. به عنوان مثال تعلیق قراردادهای تسلیحاتی از سوی دولت موقت باعث شد تا خسارت‌های زیادی به ارتش جمهوری اسلامی برای مقابله با رژیم بعث عراق وارد شود. دولت موقت، با تعلیق قرارداد خرید یکصدوشصت فروند هواپیمای اف-۱۶، یازده فروند فانٹوم ۴-ای، هفت فروند هواپیمای آواکس، ۲۵ فروند بالگرد کبرا، هزار فروند موشک ضدرادار، ۵۱۶ موشک هوا به هوا اسپارو، ۱۸۶ فروند موشک هوا به هوای ساید ویندر، ۱۰۰۰۰۰ فروند موشک سبک قابل حمل از آمریکا، چهار فروند کشتی جنگی بزرگ اژدرافکن و شش فروند زیردریایی از آلمان، ۳۰ فروند بالگرد از ایتالیا، ۱۷۵ فروند موشک ضدرادار و ۱۲۰۰ دستگاه تانک و دو فروند کشتی دفاعی از انگلستان و... لطمه‌ی زیادی به ارتش ایران وارد آورد (محمدی، ۱۳۹۴، ۵۴۵). تصمیمات دولت موقت در لغو قراردادهای نظامی و کاهش شدید بودجه‌ی دفاعی کشور با اقدامات دیپلماتیک آن‌ها هماهنگی نداشت. اگر چنانچه دولت بازرگان از تصمیم عراق برای حمله به ایران از سال‌ها پیش آگاه بود؛ می‌بایست در قبال تبلیغات و تجاوزات مرزی عراق، موضع قوی‌تر و پیش‌گیرانه‌تری اتخاذ می‌کرد و از لغو پاره‌ای از قراردادهای نظامی اجتناب می‌نمود، زیرا در این زمینه خبرهایی از سوی کانال‌های ارتباطی خارجی نیز در مورد آمادگی عراق برای آغاز جنگ علیه ایران، به اطلاع دولت بازرگان رسیده بود.

۴- مواضع مجاهدین خلق و رهبران آن در قبال تهاجم عراق به ایران

«سازمان مجاهدین خلق»، از سازمان‌های دارای مشی مسلحانه بود که در فضای پس از قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲، در محمل دانشجویی شکل گرفته و به صورت توأمان، تحت تأثیر اندیشه‌های نهضت آزادی و نیز مارکسیسم قرار داشت (نودهی، ۱۴۰۱، ۹۰). این سازمان، توسط چندین نفر از شاگردان جوان مهندس بازرگان، عمدتاً از طیف دانشجویی که در دهه‌ی ۳۰ در نهضت مقاومت ملی و سپس در نهضت آزادی، تجربه‌ی سیاسی به دست آورده بودند، در سال ۱۳۴۴ تأسیس شد. «محمد حنیف نژاد»، «سعید محسن» و «حسن نیک‌بین»، تشکیل‌دهنده‌ی هسته‌ی اولیه‌ی سازمان مجاهدین خلق بودند (جعفریان، ۱۳۸۲، ۲۳۱). مجاهدین، در صدد بودند تا با نزدیک شدن به روحانیون و حتی اعزام برخی از اعضا به حوزه‌های علمیه به منظور فراگیری دروس حوزوی، افراد بیشتری را به سازمان جذب نمایند (زهیری، ۱۳۷۹، ۳۲۳)؛ اما از نگاه روحانیون سنتی و در عین حال مبارز که در جریان برخی از فعالیت‌های فکری سازمان به‌ویژه پس از سال ۵۰ بودند، آن‌ها مارکسیست‌هایی با رنگ و بوی اسلامی قلمداد می‌شدند (جعفریان، ۱۳۸۲، ۲۴۱). مبارزه‌ی مسلحانه با رژیم پهلوی، آنان را به یک سازمان زیرزمینی بدل کرد که همواره زیر ذره‌بین دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی به‌ویژه ساواک قرار داشت و به همین جهت، کادر مرکزی و اعضای آن به سرعت دستگیر شدند. تلاش برای برهم‌زدن جشن‌های

۲۵۰۰ ساله، کشتن مستشاران آمریکایی، سرقت مسلحانه‌ی بانک، منفجرکردن دفاتر انجمن‌های انگلیس و آمریکا و ترور مقامات ارشد نظامی رژیم، از جمله‌ی اقدامات آنان بود. اگرچه به دلیل پنهان‌بودن سازمان، عموماً تحت عنوان مبارزان مسلمان از آنان یاد می‌شد و شخصیت‌های مبارز انقلابی، به آنان کمک مالی می‌کردند؛ اما به دلیل تأثیرپذیری از مکتب مارکسیسم، سازمان در سال ۱۳۵۴ شمسی، دچار چرخش ایدئولوژیک شد، اسلام را کنار گذاشت و مبارزان مذهبی را در بهت فرو برد (نودهی، ۱۴۰۱، ۹۰). اعضای سازمان و «مسعود رجوی» رهبر جدید آن، در سایه‌ی مبارزات مردم در ماه‌های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی، آزاد شدند و فعالیت مجدد سازمان آغاز گشت.

پس از پیروزی انقلاب، از گروه‌های موافق تا گروه‌های مخالف حاکمیت جمهوری اسلامی و حتی گروه‌های متعدد کمونیستی، اجازه‌ی فعالیت سیاسی یافتند. سازمان مجاهدین خلق نیز با تمام قوا از مزایای این بهار سیاسی بهره برد؛ اما با مواضع رادیکال خود در شرایط خاص یک کشور تازه انقلاب‌کرده، چالش‌های جدی هم برای حکومت نوپا و هم برای مردم ایجاد نمود و درنهایت با اعلام جنگ مسلحانه، نقطه‌ی پایان خویش در داخل کشور را رقم زد (نودهی، ۱۴۰۱، ۸۸). در تاریخ جهان، موارد معدودی از خیانت و همکاری افراد، گروه‌ها و یا احزاب سیاسی با دشمنان خارجی در زمان جنگ مشاهده شده است. گروهک سازمان مجاهدین خلق که مردم آنان را «منافقین» نیز می‌نامند، از آن جمله است. منافقین در دوران جنگ تحمیلی، از هیچ اقدامی علیه کشور و مردم ایران دریغ نوزدند و سران و اعضای این گروهک، در خیانتی آشکار به عراق رفتند و در خدمت صدام قرار گرفتند. از جمله‌ی اقدامات مجاهدین خلق (منافقین) در دوران دفاع مقدس، می‌توان به ایجاد آشوب در داخل کشور و ترور بسیاری از مسئولان و مردم عادی، دادن اطلاعات سری و نظامی کشور به رژیم صدام و دیگر دشمنان خارجی، مشارکت با ارتش بعثی عراق در تهاجم به ایران، و تهاجم آشکار به خاک ایران پس از پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸ اشاره نمود. با این حال، مواضع و دیدگاه‌های این سازمان در قبال جنگ تحمیلی، متغیر بوده و از حضور در جبهه‌های نبرد در ماه‌های نخستین جنگ تحمیلی تا همکاری نظامی با ارتش عراق و تهاجم به داخل خاک ایران در سال‌های پایانی جنگ را در بر می‌گیرد. در اینجا، به طور مفصل به دیدگاه‌ها و عملکرد سازمان مجاهدین خلق نسبت به دفاع مقدس می‌پردازیم.

تقریباً یک‌سال و نیم پس از پیروزی انقلاب اسلامی، جنگی میان ایران و عراق در گرفت. هرچند مجاهدین خلق، رژیم بعث عراق را آغازگر جنگ می‌دانستند؛ اما از همان ابتدا، شخص امام خمینی را محرک صدام برای آغاز جنگ دانسته و بر این باور بودند که سران انقلاب اسلامی، آشکارا تلاش می‌کردند که کشورهای مسلمان‌نشین منطقه را به شورش و نافرمانی بر ضد حکام‌شان بکشانند. با این حال، آن‌ها از اقدام علیه نیروهای عراقی و دفاع از کشور، حمایت و پشتیبانی نمودند؛ بدین ترتیب که در اعلامیه‌های آغازین خود، ضمن محکوم‌نمودن تجاوز عراق، تمایل خود به شرکت در جبهه‌های جنگ را اعلام کرده و حضور نیروهای خود در جبهه‌ها را منوط به خواست مقامات کشور دانستند. بنا بر اظهارات ارکان رسانه‌ای مجاهدین خلق، «آنها وقتی با حمله‌ی صدام به ایران روبه‌رو شدند، به جبهه‌ها شتافتند و بسیاری از آن‌ها نیز شهید شدند؛ اما سپاه پاسداران، به سرعت تمامی آن‌ها را دستگیر، زندانی و برخی را نیز از خوزستان اخراج نمود». اگرچه این اظهارات، به شدت مبالغه‌آمیز و دور از واقعیت به نظر می‌رسد؛ اما بررسی اسناد و نشریات مربوط به آن زمان، نشان‌دهنده‌ی این است که برخی از اعضای این سازمان، برای برهه‌ای - ولو نسبتاً کوتاه و به منظور گرفتن عکس‌های یادگاری با لباس رزم - در جبهه‌های جنگ شرکت جستند. با تمامی این تفاسیر، رویکرد مثبت مجاهدین خلق نسبت به دفاع مقدس، چند هفته بیشتر دوام نیافت و آن‌ها در اوایل زمستان سال ۵۹ و در زمانی که کشور درگیر جنگ با عراق بود، با صدور اعلامیه‌هایی، جنگ روانی شدیدی علیه نظام جمهوری اسلامی را سازمان‌دهی و رهبری نمودند. آن‌ها در تحلیل‌های خود، این جنگ را اساساً جنگی ارتجاعی تلقی نموده و با نادیده‌گرفتن اینکه این عراق بوده که آغازگر تهاجم به ایران بوده است، انگیزه‌ی ایران از این جنگ را نه دفاع از کشوری که مورد حمله واقع شده، بلکه صدور انقلاب و همچنین، انگیزه‌ی عراق را شکل‌گیری جریانی قطبی در منطقه می‌دانستند. حمله‌ی آنان به فراخوان و بسیج عمومی برای دفاع از سوی امام خمینی (ره)، ارائه‌ی آمار غلط در خصوص تعداد

شهدا و خسارات وارده بر کشور و مفلوک جلوه‌دادن نیروهای مسلح، از دیگر اقدامات سازمان برای جنگ روانی علیه نظام بود (کاظمی، ۱۳۸۶، ۶۱). به تدریج و تا اواخر همان سال، همزمان با بحبوحه‌ی غائله‌ی «ابوالحسن بنی‌صدر» و طرفدارانش، نزاع و درگیری سازمان با جمهوری اسلامی شدت گرفت و سرانجام از وضعیت نیمه‌مخفی به اختفاء و پنهان‌کاری کامل سازمان انجامید. در پایان این دوره بود که «رجوی» و همکارانش با عجله و سرعت، نیت پنهان خود را آشکار کرده و جنگ مسلحانه‌ای که از اول پیروزی انقلاب در تدارک آن بودند را آغاز نمودند (مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵، ۳۴۷ و ۳۴۸). هواداران سازمان در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، در تهران و چند شهر بزرگ دیگر، دست به تظاهراتی زدند که نقطه‌ی عطف تغییر فاز سیاسی به فاز نظامی، تلقی شد و براساس تصمیم رهبری سازمان، به یک حرکت کور مسلحانه تبدیل گشت. از آن پس، برنامه‌ریزی‌های سازمان نیز آشکارا به سمت براندازی کامل پیش رفت (همان، ۵۷۴ و ۵۸۱). به موازات، بمب‌گذاری‌ها و حمله‌های تروریستی و هدف‌قراردادن مسئولین نظام اسلامی و مردم عادی، جبهه‌های نبرد حق علیه باطل نیز از گزند سازمان مجاهدین خلق، مصون نماند.

اوج خیانت این سازمان به کشور را می‌توان در موضع‌گیری و عملکرد آن‌ها در قبال جنگ تحمیلی مشاهده کرد. عمده فعالیت‌های گروهک مجاهدین خلق در این دوران را می‌توان اعزام گروه‌هایی برای انجام عملیات‌های ترور و خرابکاری در جبهه‌های نبرد، به‌ویژه ترور رزمندگان و فرماندهان نظامی در داخل ایران، جاسوسی از تحرکات نظامی ایران، انجام تبلیغات مسموم از طریق شایعه‌سازی و شنود مکالمات بی‌سیم و تلفنی نیروهای ایرانی دانست. مجاهدین خلق، تا جایی پیش رفتند که «اروندرو» را متعلق به عراق معرفی نموده و هماهنگ با عراق، واژه‌ی «شط‌العرب» را به جای آن، به کار بردند و حتی در ۱۷ خرداد ۱۳۶۵، پا را از این هم فراتر نهادند و به دیدار «صدام‌حسین» شتافتند. صدام با «مسعود رجوی» ملاقات کرده و از وی به مثابه‌ی یک رئیس دولت استقبال نمود. از این مقطع به بعد، مجاهدین عملاً به ستون پنجم دشمن تبدیل شدند (کاظمی، ۱۳۸۶، ۶۲) و در نتیجه‌ی همکاری سازمان با رژیم بعث، این کشور به مرکز فعالیت‌های آن‌ها تبدیل شد. وجود مرزهای طولانی با ایران که امکان نفوذ آسان به کشور را می‌داد و کمک‌های مالی و نظامی سخاوتمندانه‌ی حکومت بعث، از جمله‌ی اهداف سازمان در همکاری با دولت عراق بود. از آن پس، پایگاه‌های مجاهدین خلق - که اصلی‌ترین‌شان، «پادگان اشرف» نام داشت - در داخل خاک عراق و در نزدیکی مناطق مرزی تأسیس شدند و سازمان با حمایت مالی و نظامی عراق، به سرعت به تجهیز و سازمان‌دهی نیروهای خود پرداخت. سازمان مجاهدین خلق، علاوه بر جاسوسی و عملیات تخریبی و تروریستی در کشور، چندین عملیات نظامی با حمایت نظامی ارتش بعث، علیه مرزهای وطن‌شان انجام دادند که بزرگترین آن‌ها، عملیات موسوم به «فروغ جاویدان» بود که در بین رزمندگان ایرانی به عملیات «مرصاد» شهرت یافت. این عملیات که پس از پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸ سازمان ملل از سوی ایران در سال ۱۳۶۷ صورت گرفت، شکست سنگینی را نصیب آن‌ها نمود (همان، ۶۳).

۵- مواضع حزب توده و رهبران آن در قبال تهاجم عراق به ایران

موقعیت استراتژیکی ایران، باعث می‌شد تا همواره متأثر از وقایع بین‌المللی باشد. به همین خاطر، با آغاز جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ میلادی، تغییرات بزرگی به وقوع پیوست. متفقین که برای مقابله با آلمان متحد شده بودند، بر سر تصرف ایران و سرنگونی رضاشاه که طرفدار آلمان شده بود، به توافق رسیدند و در شهریور ۱۳۲۰، به عمر دیکتاتوری وی پایان دادند. این واقعه هرچند اوضاع اسفباری را برای مردم ایران به همراه آورد؛ اما باعث شد تا آزادی‌خواهان، یک‌بار دیگر و به دور از سلطه‌ی دیکتاتوری به بیان عقاید و نظرات خود بپردازند (ترابی‌پور و همکاران، ۱۴۰۱، ۳۷۰۵). پس از پایان یافتن جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۵ میلادی (۱۳۲۴ شمسی) و خروج تدریجی نیروهای متفقین از ایران و تحولاتی که در عرصه‌ی جهانی و هم در صحنه‌ی داخلی سیاست ایران روی داد، ترکیب سیاسی کشور، تغییرات و تحولات بیشتری را تجربه نمود. احزاب و گروه‌های سیاسی نوظهور با مطرح ساختن علایق گروه‌ها و اقشار

اجتماعی، سعی داشتند تا از شرایط پیش‌آمده به نفع خود استفاده نمایند. از سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۳۲ هجری شمسی، حدود ۳۰ حزب و تشکل سیاسی شکل گرفتند و در این بین، تنها چهار گروه اصلی یعنی «حزب توده»، «حزب اراده ملی»، «حزب دموکرات ایران» و «جبهه ملی ایران» برای کسب قدرت، به رقابت جدی با یکدیگر روی آوردند (کریم‌پور، ۱۳۹۶، ۲۶۸). در حقیقت، منافع و مصالح کشور در فضا و مناسبات سیاسی جدید در این دوران، در معرض تحرکات تازه‌ای بود که از چندین سو و با اغراض و نگرش‌های متفاوت و متنوع دنبال می‌شد. از این بین، گرایش‌های چپ‌گرایانه‌ی متمایل به مشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، به سرعت در ایران رواج و گسترش یافت و موجبات فعالیت تشکلی که در تاریخ ایران بی‌سابقه بود را فراهم آورد. یکی از این گرایش‌ها، «حزب توده» بود که توسط برخی از اعضای «گروه پنجاه‌وسه نفر»^۱ و با مرام کمونیستی ایجاد شد؛ اما این حزب به خاطر طرفداری از اتحاد جماهیر شوروی نتوانست سیاست مستقلی را برای خود برگزیند و در نتیجه، از صحنه‌ی سیاست به حاشیه کشیده شد (ترابی‌پور و همکاران، ۱۴۰۱، ۳۷۰۵).

پس از اشغال ایران از سوی نیروهای متفقین و برکناری رضاشاه پهلوی در سوم شهریور ۱۳۲۰، بسیاری از زندانیان سیاسی در پی فرمان عفو عمومی آزاد شدند. گروهی از زندانیان چپ‌گرا که پیش‌تر، فعالیت‌های سیاسی داشتند، پس از آزادی از زندان یا بازگشت از تبعید، به تشکیل سازمانی برای مبارزه‌ی سیاسی اقدام کردند (محرمانی و عنبرمو، ۱۳۹۳، ۱۳۲). از سوی دیگر، مسئولین اتحاد جماهیر شوروی و نظریه‌پردازان «انترناسیونال کمونیستی» (کمینترن)، پس از اشغال بخشی از خاک ایران در سال ۱۳۲۰، مسئله‌ی تأسیس یک حزب سیاسی که حامل اهداف و منافع شوروی در فضای سیاسی نوین ایران باشد را در دستور کار خویش قرار دادند (مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۷، ۸۹). بر همین اساس، حزب توده که یک حزب دارای پوشش و نام ملی بود، تشکیل شد. «حزب توده‌ی ایران»، یک حزب سیاسی کمونیستی در ایران است که به عنوان وارث سوسیال‌دموکراسی عصر مشروطه و حزب کمونیست ایران، در ۱۰ مهر ۱۳۲۰ پایه‌گذاری گردید. اصول اساسی مندرج در اولین مرام‌نامه‌ی حزب توده، چهره‌ی یک حزب ترقی‌خواه و مردمی را ارائه می‌دهد که با علت وجودی و مضمون حزب فوق، همخوانی نداشت (مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۷، ۹۵). در این مرام‌نامه، به هیچ روی به ایدئولوژی و اهداف مارکسیستی حزب اشاره‌ای نشده بود.^۲ این حزب به سرعت توانست در جامعه‌ی ایران، پایگاه اجتماعی کسب نماید و به بازیگر اصلی در بسیاری از رویدادهای ایران در سال‌های بعد تبدیل شود. انقلاب اسلامی در ایران، فرصتی را برای حزب توده فراهم آورد تا بتواند برای نخستین‌بار بعد از سال ۱۳۳۲، به سازمان‌دهی علنی بپردازد. طراح اصلی استراتژی حزب در این زمان، «نورالدین کیانوری» بود که اساس کار حزب را مبتنی بر پشتیبانی از رهبری امام خمینی (ره) قرار داد (محرمانی و عنبرمو، ۱۳۹۳، ۱۳۸). همراهی این جریان با انقلاب اسلامی ایران، به دلیل ماهیت غرب‌ستیزانه‌ی انقلاب اسلامی بود و به همین دلیل در جریان انقلاب اسلامی، خصوصاً در مقاطعی که انقلاب اسلامی در برابر غرب و نمادهای غربی ایستاد، حزب توده نیز کاملاً از آن حمایت نمود (محرمانی و عنبرمو، ۱۳۹۳، ۱۳۹). حزب توده در دوره‌ی مبارزات انقلاب و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، خود را همراه و معتقد به خط امام می‌دانست و پیوسته می‌کوشید تا خود را حامی استراتژیک خط امام معرفی کند و با موضع‌گیری در مقابل «حزب دموکرات کردستان»، دولت لیبرالی مهندس بازرگان، حمایت از اشغال لانه‌ی جاسوسی توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، مقابله‌ی تبلیغاتی با خط بنی‌صدر و حتی ارائه‌ی برخی اطلاعات به نهادهای انقلابی علیه گروه‌های ضدانقلاب چپ و راست افراطی و مائوئیسم، سعی می‌کرد تا جای پای خویش در جامعه را تحکیم بخشد و این در حالی است که در

۱. بنیان‌گذاران حزب توده‌ی ایران، عده‌ای ۵۳ نفری از روشنفکران و فعالان چپ‌گرا و ملی‌گرای ایران نظیر «سلیمان اسکندری»، «ایرج اسکندری»، «بزرگ علوی»، «انور خامنه‌ای»، «عبدالصمد کامبخش»، «احسان طبری»، «آرداشس آوانسیان»، «خلیل ملکی»، «فریدون کشاورز»، «عبدالحسین نوشین»، «رضا رادمش» و «عباس وصالی» بودند که اغلب در دوره‌ی رضاشاه، تحت پیگرد و یا در زندان بودند.

۲. ماده‌ی اول مرام‌نامه می‌گوید: «حفظ استقلال و تمامیت ایران و مبارزه بر علیه هرگونه سیاست استعماری نسبت به کشور ایران بر طبق اصل معروف آزادی و اختیار ملتها در تعیین سرنوشت خویش» (مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۷، ۹۵).

این مدت، در اوج فعالیت پنهانی خود برای سازمان‌دهی تشکیلات مخفی-نظامی و ارتباطات جاسوسی بود. و سرانجام، علی‌رغم حمایت حزب توده از انقلاب ایران در مقاطعی حساس از جمله در کودتای نوژه و جنگ ایران و عراق، بسیاری از رهبران، اعضا و هواداران حزب در اواخر سال ۱۳۶۱ و سال ۱۳۶۲ به بهانه‌ی طرح کودتا، دستگیر شدند. چند ماه بعد، تعدادی از رهبران حزب توده از جمله «نورالدین کیانوری»، در سلسله برنامه‌های تلویزیونی ضبط‌شده در زندان، اعترافاتی کردند مبنی بر اینکه حزب توده از آغاز تأسیس در سال ۱۳۲۰ تا به حال، ابزاری برای جاسوسی و خیانت به نفع اتحاد جماهیر شوروی بوده است.

علی‌رغم اینکه رژیم صدام در عراق، در زمره‌ی کشورهای بلوک شرق قرار داشت؛ ولیکن حزب توده، پیش از وقوع جنگ، به طور اجمالی از سیاست‌های صدام علیه ایران، انتقاد نموده و جنگ محتوم علیه تجاوز احتمالی عراق را مورد حمایت قرار می‌داد؛ اما در برخی موارد نیز به انتقاد از رفتار و عملکرد رهبران نظام می‌پرداخت. حزب توده در اولین عکس‌العمل خود در مورد جنگ تحمیلی به محکوم‌نمودن این تجاوز پرداخت و با توجه به روندی که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در جهت تطهیر گذشته‌ی خود در نظر گرفته بود و نیز ماهیت مشخص و صریح تجاوز رژیم بعث عراق، همچون بسیاری از سازمان‌ها و گروه‌های وابسته همچون مجاهدین خلق، لیبرال‌ها و... به محکوم‌کردن تجاوز پرداخت و البته در همان زمان برای تیره‌نمودن ابرقدرت شرق در زمینه‌ی ارسال تسلیحات به عراق، طی بیانیه‌ای اعلام نمود: «سناریوی ضد شوروی از روز اول تجاوز رژیم صدام حسین به ایران، براساس خبر دروغ صدور اسلحه به عراق توسط وزارت دفاع آمریکا، طرح‌ریزی شده و به وسیله‌ی پیروان خط برژینسکی در ایران، به اجرا درآمد». حزب توده در شرایطی که می‌دانست با حضور خائنانه‌اش در جبهه‌های نبرد مقدسی که علیه کفر صدامی صورت می‌گیرد، موافقت نمی‌شود؛ اظهار داشت که حاضر است در جنگ شرکت کند تا در صورت موافقت با این پیشنهاد، سه هدف زیر را دنبال نماید:

- با حضور هرچند اندک در جبهه‌های جنگ، حقی برای خود به هنگام پایان جنگ محفوظ دارد.
- با شرکت احتمالی در جنگ و نفوذ در میان ارگان‌های رزمنده، بیش از پیش با کیفیت و کمیت نیروهای رزمنده آشنا شود.
- با مشارکت در جنگ به طور سهل و ساده‌ای، صاحب تعدادی نیروی رزم‌دیده و کارآمد برای آینده باشد.

با این وجود، در زمان شروع جنگ، نیروهای این حزب به صورت داوطلبانه در جبهه‌ها حضور یافتند و نیروهایی نیز که در مناطق جنگی زندگی می‌کردند، از نخستین روز آغاز جنگ به مبارزه برخاستند؛ از جمله می‌توان به «عسکر دانش» در آبادان و خرمشهر و دیگر نیروهای این حزب از تهران، اراک، تبریز، شیراز، مشهد و... که در نقاط مختلف جنگی حضور یافتند، اشاره نمود. همچنین، «کیومرث زرنشاس» از سوی این حزب، مسئول هماهنگی‌های لازم برای اعزام نیروها به جبهه بود و با استقرار وی در اهواز، کمیته‌ای از حزب توده برای اعزام نیروها به جبهه‌ها تشکیل شد. روزنامه‌ی «مردم»، ارگان رسمی حزب توده‌ی ایران، در روز دوم جنگ ضمن صدور اطلاعیه‌ای نوشت: «توده‌ای‌ها آماده‌ی دفاع از انقلاب و جمهوری اسلامی ایران‌اند». این روزنامه در ادامه ذکر کرد: «هم‌وطنان، چون تن‌واحد به مقابله با تجاوز رژیم بعثی عراق و توطئه‌ی آمریکا برخیزیم». از سوی دیگر، «سازمان افسران حزب توده‌ی ایران» نیز تا زمان فعالیت این حزب، در جبهه‌ها مشغول فعالیت بود که البته بررسی روند مثبت و یا منفی آن و یا قضاوت در مورد کیفیت تلاش‌های آن‌ها که آیا در جهت خدمت یا خیانت بوده، از صلاحیت این نوشتار خارج است. افسرانی همچون «کبیری»، «عطاریان»، «فضلی»، «آذرفر»، «غیاثوند»، «شمس»، «افزایی» و... جزء نیروهای مطرح این سازمان در جنگ تحمیلی بودند و لازم به ذکر است که تمامی آنان دارای درجه‌ی سرهنگی بوده و در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل، مشارکت فعالی داشتند.

این سلسله حمایت‌های گسترده و همه‌جانبه از نبرد با ارتش بعثی عراق، دیری نپایید و پس از آزادسازی خرمشهر، به روندی واژگون تبدیل گشت؛ بدین معنا که حزب توده در اقدامی بی‌سابقه و باورنکردنی، رسماً خواستار آتش‌بس و اتمام جنگ با عراق شد.

به عبارت دیگر، قبل از نهضت آزادی و سایر گروه‌ها، این حزب توده بود که پیشگام مخالفت با ادامه‌ی جنگ گردید^۱ (سلطانی، ۱۳۹۸، ۵۱۸) و این مخالفت، آن‌چنان رسا و بدون پرده‌پوشی و در مدت‌زمان اندک صورت پذیرفت که تعجب تمامی تحلیل‌گران و صاحب‌نظران داخلی و خارجی را به دنبال داشت. آنان ادامه‌ی جنگ را «نتیجه‌ی زدوبندهای سیاسی پشت‌پرده میان ولایت فقیه با امپریالیسم آمریکا» قلمداد نمودند. آن‌ها حتی گسترش دامنه‌ی جنگ تحمیلی را عملی از سوی «صهیونیست‌ها» و ادامه‌ی آن را سبب «تشدید مخالفت روزافزون توده‌ها و نیروهای معینی از پیرامون حاکمیت با جنگ و رویگردانی آنان از رژیم» دانستند (محرم‌خانی و عنبرمو، ۱۳۹۳، ۱۴۱). «نورالدین کیانوری»، دبیرکل حزب توده در جلسه‌ی پرسش و پاسخ عمومی به تاریخ ۱۵ خرداد ۱۳۶۱، این‌گونه اعلام موضع می‌نماید:

در مرحله‌ی کنونی، آمریکا با تمام قوا، مخالف پایان یافتن جنگ است و با تمام قوا برای تدارک در جهت توسعه‌دادن آتش جنگ در مجموعه‌ی منطقه، تلاش می‌کند... این جنگ تا به حال، فقط به امپریالیسم و صهیونیسم فایده رسانده است... به نظر ما، این جنگ به سود امپریالیسم بوده و در آینده هم به سود امپریالیسم است... (سلطانی، ۱۳۹۸، ۵۱۸ و ۵۱۹).

این جریان به مانند اکثر جریان‌های سیاسی هم‌عصر خود، با گذشت مدتی از جنگ، علت حمله‌ی صدام به ایران را سیاست صدور انقلاب و توهم نجات جهان اسلام از رژیم‌های طاغوتی توسط رهبران انقلاب دانست. حزب توده، پا را از این هم فراتر گذاشت و انقلاب اسلامی را شعبه‌ای از «ارتجاع وابسته به امپریالیسم» نامید و در اوج حملات سنگین عراق به نواحی مرزی و بمباران شهرها و روستاهای کشور، «مهم‌ترین»، «عاجل‌ترین» و «اساسی‌ترین» وظیفه‌ی حزبی خود را مبارزه برای سرنگون ساختن به اصطلاح خود «این رژیم استبدادی قرون وسطایی» دانستند (محرم‌خانی و عنبرمو، ۱۳۹۳، ۱۴۱). اما در این بین، اختفای سلاح در دوران جنگ تحمیلی، خیانت دیگری از «حزب توده» علیه ملت ایران بود که در آن شرایط دشوار قرار گرفته بودند. «نورالدین کیانوری» پس از دستگیری و در جریان اعترافات تلویزیونی سال ۱۳۶۲، به این خیانت «حزب توده» معترف شد و تأکید کرد:

ما یک اشتباه و خطای بزرگی را انجام دادیم که قابل مجازات است... به نظر ما، این تخلفات خیلی سنگین است؛ در چهارچوب جاسوسی - خیانت - تخلف، همه در آن می‌گنجد و به قدری سنگین است که به نظر من سنگین‌ترین مجازات‌هایی که جمهوری اسلامی بخواهد، حق دارد که در مورد این تخلفات اعمال کند... امروز مشخص است که در روزهای بهمن، مقدار زیادی از سلاح‌های ارتش به دست نیروهایی که در جریان ۲۲ بهمن شرکت داشتند، ریخته شد و از آن جمله به دست گروه‌هایی که تحت عنوان حزب توده فعالیت می‌کردند، افتاد... در مورد سلاح، وقتی امام دستور دادند که سلاح‌ها همه تحویل داده شود به مقامات جمهوری اسلامی و به کمیته‌ها، به جای آنکه این دستور را اجرا کنیم، ظاهراً دستور دادیم؛ ولی بالواقع مقداری را نگه داشتیم، مقداری را جاسازی و مقداری را مخفی کردیم و با این کار تخلف بزرگی را انجام دادیم. من که در بازجویی هم گفته‌ام که اگر تا قبل از تجاوز عراق، نگهداری این سلاح‌ها فقط یک تخلف بزرگ خیلی شدید می‌توانست باشد، از آن تاریخ قطعاً خیانت است. چون این سلاح‌ها، برای جبهه ضرورت داشته است. از این جهت، من خودم را مسئول می‌دانم...

وی همچنین درباره‌ی خیانت‌های حزب توده در دوران جنگ تحمیلی، بار دیگر به همسویی سیاست‌های این حزب با شوروی اشاره کرد و چنین اظهار داشت:

^۱ . نهضت آزادی، ۹ ماه دیرتر از حزب توده، در قطعنامه‌ی کنگره‌ی پنجم که به صورت بسیار محدود و محفلی در اسفند ۱۳۶۱ تشکیل شد، به امکان ختم جنگ پس از فتح خرمشهر اشاره نمود (سلطانی، ۱۳۹۸، ۵۱۹).

واقعیت این بود که در این مسئله، ما بلافاصله پس از اینکه احساس کردیم که شوروی، طرفدار خاتمه‌ی جنگ است و نمی‌خواهد که رژیم صدام سرنگون بشود، به هر انگیزه؛ ما هم همین شعار را مطرح کردیم. خود مطرح کردن علنی این شعار، عبارت است از خیانت. برای چه؟ برای اینکه امام می‌گویند مهم‌ترین مسئله ما، جنگ است، جنگ جنگ تا پیروزی... مردم ایران نیز در سراسر ایران فریاد می‌زنند: جنگ جنگ تا پیروزی... ما می‌گوییم خاتمه‌ی جنگ... چه کسانی الان می‌گویند خاتمه‌ی جنگ؟ صدام می‌گوید؛ نیروهای راست طرفدار گرایش‌های آمریکایی در ایران هست که همه‌شان این حرف را می‌زنند؛ گروهک‌هایی که محارب بودند و در جهت براندازی جمهوری اسلامی عمل می‌کردند، همه‌شان این مطلب را می‌گفتند؛ چه در ایران و چه در خارج و نیروهای وابسته به آمریکا در منطقه، طرفدار خاتمه و پایان دادن به جنگ هستند و ما هم با آن‌ها هم‌زبان می‌شویم...

۶- مواضع سایر گروه‌های چپ‌گرا در قبال تهاجم عراق به ایران

از بین سایر گروه‌های سیاسی چپ‌گرا (اعم از سازمان فداییان خلق ایران، چریک‌های فدایی خلق موسوم به اقلیت، و سازمان پیکار در راه آزادی طبقه‌ی کارگر)، این تنها «سازمان فداییان خلق ایران» (اکثریت) بود که موضع حمایتی نسبت به دفاع از خاک ایران در برابر متجاوزان بعثی، اتخاذ نمود. اگرچه سازمان سیاسی مزبور، به سال‌های پایانی جنگ نرسید و در سال ۱۳۶۲، فعالیت آن از سوی دادستانی متوقف شد؛ اما در سال‌های نخست انقلاب و جنگ، تعداد قابل توجهی از نیروهای این سازمان در جبهه‌ها حضور داشته که منجر به شهادت و جانبازی بیش از صد نفر از آنان شده است. این نکته را نباید از یاد برد که جناح اقلیت و برخی عناصر تندروی این سازمان که در سال ۱۳۵۹ دچار انشعاب شده بودند، نه تنها در جبهه‌ها حضور نداشته؛ بلکه به جناح اکثریت سازمان برای موضع‌گیری‌ها نسبت به جنگ، انقلاب و سپاه، انتقادات تندی می‌کردند. نشریه‌ی «کار» به عنوان ارگان رسمی این سازمان در هر شماره‌ی خود پس از شروع جنگ، به معرفی شهدای اعزامی این سازمان به جبهه‌ها پرداخته است. این نشریه در تاریخ دوم مهر ۱۳۵۹ با صدور اطلاعیه‌ای نسبت به جنگ، می‌نویسد: «متحد شویم! تا پای جان از استقلال میهن دفاع کنیم!». دو هفته بعد، این نشریه با نشر یادداشتی با عنوان «خلق در سنگرها حماسه می‌آفرینند...»، از حضور نیروهای خود در جبهه‌ها خبر می‌دهد و در تاریخ هفتم آبان ۱۳۵۹، با تیتیر «۹ رفیق فدایی؛ شهدای سنگرهای خوزستان، همیشه زنده‌اند...»، از شهادت ۹ نفر از نیروهای خود در جبهه‌های جنگ خبر می‌دهد که این تعداد در روزهای بعد افزایش می‌یابد و در بهمن‌ماه همان سال، خبر شهادت ۵۰ نفر از نیروهای خود را منتشر می‌کند. اینکه نیروهای «سازمان فداییان خلق ایران» (اکثریت)، پس از اعلام جرم توسط دادستانی و فرار یا دستگیری، باز هم در جبهه‌ها حضور داشته‌اند یا خیر، مشخص نیست و شاید به صورت موردی تعدادی در این زمینه در جبهه‌ها باقی مانده باشند؛ اما تا زمان فعالیت این سازمان، جوانان عضو در آن، جبهه را یک اولویت ملی-سیاسی و عقیدتی می‌دیدند.

۷- نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

پرسشی که در این پژوهش بدان پرداخته شد، نقد و بررسی مواضع و دیدگاه‌های مخالفان و اپوزیسیون داخلی جمهوری اسلامی (اعم از جبهه‌ی ملی، نهضت آزادی، مجاهدین خلق، حزب توده و سایر گروه‌های چپ‌گرا) در دوران دفاع مقدس می‌باشد. همانطور که همه‌ی ما می‌دانیم؛ در مورخ ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، با حمله‌ی ارتش متجاوز عراق به ایران، جنگی هشت‌ساله میان دو کشور با دلایل و انگیزه‌های مختلفی آغاز شد. اینکه جنگ تحمیلی، چگونه و چرا شروع شد، با گذر سال‌های بسیار از آن واقعه، هنوز محل بحث و اختلاف جدی می‌باشد و هر جناح سیاسی نقش‌آفرین در آن روزگار، سعی در محکومیت افراد و جناح‌های دیگر در زمینه‌سازی برای

شروع و ادامه‌ی جنگ دارد. هرچند اینکه چگونه می‌شد روند جنگ را موفق‌تر و کم‌هزینه‌تر کرد، بحث نسبتاً درستی است که مستلزم بیان نظرات و دیدگاه‌های مختلف و مناظرات حرفه‌ای تاریخی درباره‌ی این مسئله می‌باشد تا مشخص شود که به فرض، ادامه‌ی جنگ پس از آزادسازی خرمشهر تا چه حد به نفع کشور بوده است. اینکه اقدامات دولت موقت یا تحریکات شاپور بختیار، زمینه‌ساز شروع جنگ شد؛ اینکه ارتش و سپاه آمادگی یا اطلاع از وقوع جنگ داشته یا نداشتند؛ اینکه عراق از کدام کشورها تغذیه می‌شد و هزاران سؤال دیگر درباره‌ی جنگ، جای بحث و تبادل نظر بسیاری دارد. اما صرف‌نظر از مباحث مرسوم درباره‌ی جبهه‌ها، یک مسئله‌ی مهم که در پیوند مستقیم با سیاست قرار دارد و کمتر مورد توجه قرار گرفته است، مبحث مواضع و دیدگاه‌های جریان‌های سیاسی نقش‌آفرین در آن برهه‌ی تاریخی و حضور و مشارکت نیروهای سیاسی با عنوان حزبی‌شان در جبهه‌هاست. اگرچه جبهه‌ها رنگ سیاسی نداشت و همه با یک اراده برای حفظ انقلاب به پیکر دشمن می‌تاختند؛ اما برخی احزاب و سازمان‌های سیاسی با توجه به وظایف ملی و میهنی‌شان و کمک به تقویت انقلاب در مواجهه با صدام و کشورهایی که در تلاش برای شکست کمر انقلاب بودند، علاوه بر صدور بیانیه‌هایی در حمایت و جانبداری از دفاع در برابر دشمن بعثی، نیروهای خود را نیز تشویق به حضور در جبهه‌ها می‌کردند. شاید برخی بر این باور باشند که این رفتار احزاب سیاسی، یک واکنش سیاسی نسبت به مسائل روز آن دوران بوده و مقاصد و اهداف قدرت‌طلبانه، پشت سر این رفتار وجود داشته است. هرچند این صحت گزاره، در سال‌های بعد - در اواخر جنگ یا پس از جنگ - به اثبات رسید؛ ولیکن جو آن زمان نیز به شکلی بود که مردم و جوانان، فارغ از دیدگاه‌های سیاسی‌شان، مقوله‌ی جنگ را به عنوان اولویت همه‌ی پدیده‌های زمان خود تحلیل می‌کردند. زمانی که جنگ آغاز شد، گروه‌های سیاسی مختلف و بسیاری به علت فضای به‌وجودآمده پس از پیروزی انقلاب به فعالیت سیاسی مشغول بودند و برخی از مهم‌ترین آن‌ها، از نخستین روزهای آغاز جنگ تحمیلی، نیروهای خود را به شکل داوطلب و عمدتاً در همراهی با سپاه پاسداران به جبهه‌ها فرستادند که کیفیت و کمیت این حضور، در پژوهش حاضر، مورد بررسی و مذاقه قرار گرفت.

هرچند این شرایط، کمابیش تا اوایل سال ۱۳۶۱ ادامه داشت؛ اما اکثر این مخالفان و جریان‌های سیاسی داخلی که خود را صاحب‌نظر در موارد استراتژیک و نظامی می‌دانستند، به یک‌باره و بدون توجه به شرایط جنگی در جایگاه اپوزیسیون می‌ایستادند و یک‌صدا خواهان خاتمه‌یافتن جنگ و صلح و آتش‌بس با رژیم بعث عراق می‌شوند. آن‌ها در ابتدا، انتقادات خود را از مسئله‌ی عملکرد حاکمیت در اداره‌ی امور جنگ آغاز می‌کنند؛ ولی چون حاکمیت به خاطر وضعیت جنگ، از پشتیبانی کامل رهبر نظام برخوردار بود، مخالفت آنان با حاکمیت و نظام عملاً به دشمنی با رهبری نظام انجامید و سرانجام، به مخالفت با اصل ولایت فقیه و حاکمیت اسلام و جمهوری اسلامی منتهی شد. تمامی آن‌ها در سال‌های پایانی هشت سال دفاع مقدس، تلاش نمودند تا چهره‌ی درمانده و ناموفقی از نظام اسلامی را ترسیم نموده و برخی از مشکلات، ناهنجاری‌ها و کاستی‌های موجود از جمله اوضاع معیشتی و اقتصادی کشور را بزرگ‌نمایی کنند. از این میان، سازمان مجاهدین خلق (منافقین) که به هر عاملی که در مخالفت با رهبران انقلاب و تضعیف یا براندازی جمهوری اسلامی بود، خوش‌بین بودند و به آن کمک می‌کردند، با دشمن بعثی نیز همکاری نمودند و با خیانت به ملت و میهن خود، در کنار رژیم صدام قرار گرفتند و از هیچ اقدامی برای ضربه‌زدن به نظام جمهوری اسلامی ایران و ملت مسلمان ایران فروگذار نکردند.

در این پژوهش، به قدر بضاعت تلاش شد تا با بهره‌برداری از کتب، مقالات، اسناد و منابع مختلف، به بررسی راهبردهای مخالفان و اپوزیسیون داخلی جمهوری اسلامی (اعم از جبهه‌ی ملی، نهضت آزادی ایران، سازمان مجاهدین خلق، حزب توده و سایر گروه‌های چپ‌گرا) در دوران دفاع مقدس پرداخته شود. امید است که مجموعه‌ی حاضر، به گوشه‌ای ولو ناچیز از خواسته‌های دانش‌پژوهان و علاقه‌مندان عزیز پاسخ دهد تا بر انجام وظیفه‌ی علمی و ملی خویش مفتخر باشیم. سپاس خداوندی را که از روی لطف و کرم، سعادت نگارش این نوشتار را نصیب فرمود و سلامتی و توان لازم را به من بخشید تا این اثر را به پایان برسانم. در پایان، این اثر را به ارواح مقدس و ملکوتی تمامی انبیای الهی، شهدا و بندگان صالح خداوند در طول تاریخ که با ایثار، صبر و مقاومت خود، نهال توحید و

بندگی خداوند را در زمین بارور نموده و نیز به ارواح طیبه‌ی شهدایی که در طول تاریخ، با ایثار جان خویش، امنیت و آسایش را برای این مرزوبوم به ارمغان آورده‌اند، تقدیم می‌نمایم و امیدوارم که نگارش این اثر، سبب شفاعت آن بزرگواران از بنده‌ی حقیر در روز رستاخیز گردد...

مراجع

- [۱] ارجینی، حسین؛ مولوی وردنجانی، عیسی (۱۳۹۶). «تحلیل و بررسی عملکرد نهضت آزادی در جنگ تحمیلی و مواجهه با انقلاب اسلامی»، فصلنامه‌ی علمی-پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی، سال چهاردهم، شماره‌ی ۴۹، تابستان ۱۳۹۶، صص ۹۵-۱۱۴.
- [۲] اشرفی پویا، میثم (۱۴۰۰). «تاریخ پویا (جلد اول)»، مشهد: انتشارات طلوع مجد، چاپ اول.
- [۳] انواری، احمد (۱۳۶۸). «امیدها و ناامیدی‌ها (خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی)»، لندن: انتشارات جبهه‌ی ملیون، چاپ اول.
- [۴] بختیار، شاپور (۱۹۸۲). «یک‌رنگی» (ترجمه‌ی مهشید امیرشاهی)، پاریس: انتشارات خاوران، چاپ اول.
- [۵] بختیار، شاپور (۱۹۸۳). «سخنرانی در جمع ایرانیان خارج از کشور» (فایل تصویری)، ایالات متحده‌ی آمریکا، لس‌آنجلس: هتل آمباسادر.
- [۶] بختیار، شاپور (۱۹۸۴). «گزارش بی‌بی‌سی فارسی در مورد نظر بختیار در مورد جنگ ایران و عراق» (فایل صوتی)، ممالک متحده‌ی بریتانیا، لندن، برودکستینگ هاوس: بنگاه خبرپراکنی بریتانیا.
- [۷] ترابی پور، امید؛ بیگدلی، علی؛ احمدی‌نسب، نعمت (۱۴۰۱). «بررسی روند حوادث مجلس شانزدهم با تکیه بر نقش جبهه‌ی ملی»، ماهنامه‌ی علمی جامعه‌شناسی سیاسی ایران، سال پنجم، شماره‌ی دوازدهم، اسفند ۱۴۰۱، صص ۳۷۰۴-۳۷۱۷.
- [۸] جعفریان، رسول (۱۳۸۲). «جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران (از روی کار آمدن محمدرضا شاه تا پیروزی انقلاب اسلامی)»، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی دانش و اندیشه‌ی معاصر، چاپ چهارم.
- [۹] حضرتی، حسن؛ قیصریان فرد، هادی؛ آونج، مینا (۱۳۹۵). «جنگ ایران و عراق در گفتمان سیاسی نهضت آزادی ایران»، فصلنامه‌ی ژرفاپژوه، سال سوم، شماره‌ی چهارم، زمستان ۱۳۹۵، صص ۷۵-۱۰۱.
- [۱۰] دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۲). «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، تهران: انتشارات سمت (سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها)، چاپ پنجم.
- [۱۱] زهیری، علیرضا (۱۳۷۹). «عصر پهلوی به روایت اسناد»، قم: دفتر نشر و پخش معارف، چاپ اول.

- [۱۲] سلطانی، مجتبی (۱۳۶۷). «خط سازش؛ تحلیل و بررسی تحقیقی و مستندی بر تاریخچه، مواضع و عملکرد نهضت آزادی ایران (جلد اول)»، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول.
- [۱۳] سلطانی، مجتبی (۱۳۹۸). «نهضت آزادی ایران (۱۳۹۶-۱۳۴۰)»، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ اول.
- [۱۴] طالع، هوشنگ (۱۳۸۷). «تاریخ تجزیه‌ی ایران؛ مرزهای باختری ایران»، لنگرود: انتشارات سمرقند، چاپ اول.
- [۱۵] فرجی، عبدالرضا (۱۳۷۰). «جغرافیای کشورهای مسلمان؛ سال چهارم آموزش متوسطه‌ی عمومی؛ اقتصاد اجتماعی - فرهنگ و ادب»، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی (وزارت آموزش و پرورش)، چاپ اول.
- [۱۶] کاظمی، محسن (۱۳۸۶). «بررسی مواضع و رویکرد سازمان مجاهدین خلق در جنگ تحمیلی»، نشریه‌ی سوره‌ی اندیشه، شماره‌ی ۳۴، شهریور ۱۳۸۶، صص ۵۶-۶۳.
- [۱۷] کریم‌پور، کلثوم (۱۳۹۶). «نهضت آزادی و تزلزل و تردید در انقلاب اسلامی»، نشریه‌ی پانزده خرداد، دوره‌ی سوم، سال پانزدهم، شماره‌ی ۵۴، زمستان ۱۳۹۶، صص ۲۶۵-۲۹۵.
- [۱۸] کیانوری، نورالدین (۱۳۶۲). «سلسله میزگردها و اعترافات تلویزیونی ضبط‌شده‌ی سران حزب توده در اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۲» (فایل تصویری)، صداوسیما‌ی جمهوری اسلامی ایران: شبکه‌ی یک، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۲.
- [۱۹] محرم‌خانی، فریبرز؛ عنبرمو، منصور (۱۳۹۳). «بررسی موضع حزب توده در قبال انقلاب اسلامی ایران براساس اسناد چپ (حزب توده)»، دوفصلنامه‌ی علمی-پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهرا (س)، سال بیست‌وچهارم (دوره‌ی جدید)، شماره‌ی ۱۳ (پیاپی ۹۸)، بهار و تابستان ۱۳۹۳، صص ۱۲۵-۱۴۸.
- [۲۰] محمدی، سیدحسین (۱۳۹۴). «ارتش در گذار از بحران‌های انقلاب (پیوند ماندگار)»، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.
- [۲۱] ملائی توانی، علیرضا؛ باوریان، فریده (۱۳۹۰). «بررسی روند همراهی جبهه‌ی ملی با انقلاب اسلامی؛ از فضای باز سیاسی تا دیدار با امام خمینی (قدس‌سره)»، فصلنامه‌ی علمی-پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی، سال هشتم، شماره‌ی ۲۵، تابستان ۱۳۹۰، صص ۱۱۱-۱۳۶.
- [۲۲] ملائی توانی، علیرضا؛ باوریان، فریده (۱۳۹۳). «واکاوی رفتار سیاسی جبهه‌ی ملی چهارم در تحولات منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی (از آبان تا بهمن ۱۳۵۷)»، فصلنامه‌ی ژرفاپژوه، سال اول، شماره‌ی اول، پاییز ۱۳۹۳، صص ۸۹-۱۱۲.
- [۲۳] مؤسسه‌ی مطالعاتی و پژوهش‌های سیاسی (۱۳۸۵). «سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴) (جلد دوم)»، تهران: مؤسسه‌ی مطالعاتی و پژوهش‌های سیاسی، چاپ دوم.
- [۲۴] مؤسسه‌ی مطالعاتی و پژوهش‌های سیاسی (۱۳۸۷). «حزب توده؛ از شکل‌گیری تا فروپاشی (۱۳۲۰-۱۳۶۸)»، تهران: مؤسسه‌ی مطالعاتی و پژوهش‌های سیاسی، چاپ اول.
- [۲۵] نجاری‌راد، تقی (۱۳۷۹). «ساواک و نقش آن در تحولات داخلی رژیم شاه»، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.

- [۲۶] نودهی، کبری (۱۴۰۱). «تقابل مردم مشهد و سازمان مجاهدین خلق (۱۳۵۷-۱۳۶۱ شمسی)»، پژوهشنامه‌ی خراسان بزرگ، شماره‌ی ۴۷، تابستان ۱۴۰۱، صص ۸۷-۱۰۵.
- [۲۷] نهضت آزادی ایران (۱۳۵۹). «بیانیه‌ی نهضت آزادی ایران در رابطه با جنگ ایران و عراق در ۱۴ مهر ۱۳۵۹».
- [۲۸] نهضت آزادی ایران (۱۳۶۰). «بیانیه‌ی نهضت آزادی ایران در مورد جنگ تحمیلی عراق در ۱۵ فروردین ۱۳۶۰».
- [۲۹] نهضت آزادی ایران (۱۳۶۰). «بیانیه‌ی نهضت آزادی ایران به مناسبت پیروزی‌های اخیر در جبهه‌ی غرب در ۲۱ آذر ۱۳۶۰».
- [۳۰] نهضت آزادی ایران (۱۳۶۳). «تحلیلی پیرامون جنگ و صلح»، تهران: انتشارات نهضت آزادی ایران، چاپ اول.
- [۳۱] نهضت آزادی ایران (۱۳۶۴). «توضیحاتی پیرامون مذاکره، صلح و آتش‌بس»، تهران: انتشارات نهضت آزادی ایران، چاپ اول.
- [۳۲] نهضت آزادی ایران (۱۳۶۴). «نامه‌ی نهضت آزادی ایران به اعضای شورای عالی دفاع پیرامون مسئله‌ی جنگ و صلح در ۱۸ فروردین ۱۳۶۴».
- [۳۳] هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر (۱۳۸۸). «امید و دلواپسی (کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۴)» (به اهتمام سارا لاهوتی)، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ دوم.
- [۳۴] یزدی، ابراهیم (۱۳۷۹). «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها (مطالبی ناگفته پیرامون انقلاب اسلامی ایران)»، تهران: شرکت انتشارات قلم، چاپ ششم.